

خلافت و حکومت اسلامی

نیاز جامعه به حکومت

تردیدی نیست که هر جامعه‌ای نیازمند حکومت است. نبود حکومت موجب بروز ظلم و ستم‌های گوناگون در جامعه می‌گردد. در چنین اجتماعی هر کس ممکن است به افراد ضعیف‌تر از خود زورگویی کند، حقوق آنان را پایمال کند و امنیت و آسایش عمومی را به خطر اندازد. به همین دلیل وجود یک حاکم گرچه حاکمی ظالم باشد از نبود آن بهتر است. با وجود حاکم ظالم، مردم فقط از یک جهت مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند اما در صورت نبود حاکم، هر کس ممکن است به دیگری ستم کند. حضرت علی (کرم الله وجهه) می‌گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ سُلْطَانٍ إِمَّا عَادِلٍ وَإِمَّا جَائِرٍ» یعنی مردم به ناچار نیازمند سلطان و حاکم هستند، خواه عادل باشد و خواه ستمگر.

البته در ادامه این بحث روشن خواهد شد که این سخن تأییدی بر حکومت‌های ظالم نیست. همان‌گونه که اصل حکومت ضروری است، اطاعت از آن نیز لازم است، زیرا اگر از مقررات حکومت اطاعت نشود هرج و مرج ایجاد می‌گردد و حکومتی که مقررات و قوانین آن اجرا نشود با بی‌حکومتی برابر است.

البته باید توجه داشت که از نظر دین اسلام حاکم جامعه اسلامی باید مسلمان باشد و اطاعت از فرمانروای غیرمسلمان واجب نیست. علمای ما درباره لزوم اطاعت از حاکم مسلمان، احادیث فراوانی از حضرت رسول (ص) نقل کرده‌اند، در این احادیث به اطاعت از حاکم مسلمان سفارش شده و از مخالفت و اهانت به او نهی شده است. از جمله حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «مَنْ أَهَانَ سُلْطَانًا أَهَانَهُ اللَّهُ» هر کس به سلطان مسلمانی اهانت کند خدا او را خوار خواهد نمود. البته در احادیث دیگری آمده است که اگر حاکم مسلمان به انجام گناه یا ترک فرامین خداوند دستور دهد و یا به هر کاری که به نفع کفار و موجب سلطه

آنان بر مسلمانان و ضرر آنها باشد فرمان دهد، در این صورت اطاعت از او واجب نیست. از جمله از حضرت پیامبر(ص) نقل شده است که فرمودند: «الْطَّاعَةُ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» در معصیت خداوند جای هیچ گونه اطاعت از هیچ مخلوقی نیست.

اسلام دارای حکومت است

دین اسلام جدای از همه حکومت‌های جهان خود دارای نوعی حکومت است و چنین نیست که تنها به آخرت توجه داشته باشد و به نیازهای دنیوی مردم توجه نکند و برای امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی قوانینی پیش‌بینی نکرده باشد. تاریخ اسلام و قوانین و مقرراتی که در قرآن کریم و توسط حضرت رسول بیان شده، توجه اسلام به ایجاد حکومت اسلامی را نشان می‌دهد و معلوم می‌سازد که ایجاد حکومت اسلامی از برنامه‌های اسلام و وظایف مسلمانان است. برای اثبات این مطلب دلیل‌های زیر کافی است:

۱- اسلام دارای اهدافی مانند برقراری عدالت و حق، ترویج خیر و معروف، استقرار حاکمیت خدا در زمین و نجات مستضعفان است. این اهداف جز با برقراری حکومت تحقق نمی‌یابد.

۲- پیامبر گرامی اسلام در مدینه حکومت اسلامی تشکیل داد و صحابه کرام نیز پس از ایشان برای ادامه حکومت، خلیفه انتخاب کردند.

۳- دین اسلام دارای قوانین و احکامی است که بدون وجود حکومت نمی‌توان آنها را اجرا کرد. برای مثال دستوراتی مانند قضاوت، حدود، دیات و قصاص که با آنها آشنا خواهیم شد.

۴- در احادیث به اطاعت از خلیفه و امام و اولی الامر سفارش شده است؛ از جمله در حدیث آمده است که هر کس بمیرد و در گردن او بیعت امامی نباشد یا امام زمانش را نشناسد مرگ او مانند مرگ دوران جاهلیت است. این عبارات دلیلی بر لزوم تشکیل حکومت است.

۵- معتقدان به اسلام از شیعه و سنی بر نیاز جامعه اسلامی به امام به معنی حاکم، اتفاق نظر دارند. تنها کسانی که در این مسئله مخالفت نموده‌اند یک نفر از معتزله به نام

«أَصَمَّ» و گروهی از خوارج به نام «نَجْدی» می‌باشند. این گروه که اکنون منقرض شده‌اند عقیده داشتند آنچه در اصل، واجب است اجرای دستورات دینی است و تشکیل حکومت همیشه واجب نیست، زیرا ممکن است مردم حق و عدالت را مراعات کنند و دستورات دینی را انجام دهند و در این صورت نیازی به امام نیست اما اگر به حقوق یکدیگر تجاوز نمودند وجود امام و در پی آن، انتخاب امام لازم می‌شود.

پاسخ این عقیده با کمی تأمل روشن است، زیرا در همهٔ زمانها افراد متخلف و متجاوز به حقوق دیگران که حق و عدالت را پایمال می‌کنند وجود داشته و دارند و رعایت عدالت از جانب همهٔ مردم یک فرض بیش نیست.

مفهوم کلمهٔ امام

کلمهٔ امام در میان مسلمانان به چند معنا به کار رفته است :

۱- امام به معنی حاکم اسلامی که تمام مسئولیتهای ناشی از آن را به عهده دارد. یعنی اجراکنندهٔ احکام الهی در جامعه و کسی است که مردم را به سوی خیر و معروف راهنمایی می‌کند و از منکر و بدی‌ها باز می‌دارد و امور آنها را براساس قوانین اسلام اداره می‌کند.

۲- امام به معنی مجتهد و عالم دینی که در احکام شرعی مرجع تقلید مسلمانان باشد مانند ائمه اربعه اهل سنت و مجتهدان دینی که عمل به فتوای آنها جایز است.

۳- پیشوایان و بزرگان در علوم اسلامی مانند علم حدیث و کلام.

۴- کسی که در جماعت‌ها و نماز جمعه و عیدین به او اقتدا نمایند.

۵- امام به معنی جانشین همه جانبه پیامبر(ص) که تمام شئون و مسئولیت‌های ایشان به جز مواردی مانند دریافت وحی را دارا باشد. بنابراین او هم رئیس حکومت اسلامی است و هم قول و گفتار و سکوت تأیید آمیزش حجت است، امام مقامی پایین‌تر از پیامبر دارد. چنین شخصی از خطا و اشتباه معصوم است.

با توجه به معنای مختلفی که از کلمهٔ امام بیان شد تمامی مسلمانان به لزوم امام به معنای حاکم اسلامی (معنای اول) و امام به معنای مرجع تقلید اتفاق نظر دارند و در معنای

۱- تمام اهل سنت امروزه از یکی از ائمه (امام ابوحنیفه، امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل) تقلید می‌کنند. به جز سلفیه که با مسئله تقلید مخالفت دارند.

سوم و چهارم نیز اختلافی نیست. تنها تعریفی که در میان اهل سنت و شیعیان مورد اختلاف می باشد تعریف امام به معنای اخیر است. شیعیان وجود چنین امامی را در همه زمانها لازم می دانند و آن را بر دوازده نفر از امامان از خاندان حضرت رسول منطبق دانسته اند و عقیده دارند که مقام آنان مقامی تعیین شده از طرف خداوند است و حکومت و خلافت اسلامی نیز به عهده ایشان بوده است. اما اهل سنت با وجود احترامی که برای اهل بیت پیامبر قائلند عقیده دارند آنان به این معنا امام نبوده اند و دارای مقام جانشینی حضرت رسول (ص) که از طرف خداوند معین شده باشند نیستند. به عقیده علمای ما پیامبر (ص) کسی را به معنی خلیفه و امام بعد از خود به مردم معرفی ننموده است. انتخاب امام وظیفه مردم و شورای خبرگان (اهل حل و عقد) است که در هر زمان با رأی اکثریت، شخصی را که دارای صفات لازم باشد به عنوان رهبر حکومت اسلامی تعیین می نمایند و حضرت عمر و خلفای راشدین رضی الله عنهم به همین طریق برگزیده شدند.

ویژگیهای حکومت اسلامی

- ۱- در حکومت اسلامی تصمیم گیریها براساس دستورات خداوند است و حاکم اسلامی نمی تواند خودسر و براساس هواهای نفسانی تصمیم گیری کند.
- ۲- حاکم اسلامی موظف به مشاوره با مردم است. خداوند به پیامبرش فرمود «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» یعنی کارهای مسلمین در میان آنان به شور گذاشته می شود.
- ۳- حاکم اسلامی از مردم جدا نبوده و زمینه استفاده از نظرات مردم و رسیدگی به شکایات آنان را فراهم می نماید.
- ۴- همه مردم حتی حاکم اسلامی در برابر قانون یکسان هستند.
- ۵- حاکم اسلامی در عین صلابت و جدیتی که دارد و امید قدرتمندان را در زورگویی به ضعیفان و تخلف از قانون قطع می کند، برای پذیرش حق آن چنان نرم است که افراد ضعیف جامعه از عدل او در گرفتن حق شان از زورگویان قدرتمند ناامید نبوده و در این راه بدون وا همه و لکنت زبان از ترس سخن می گویند. نقل است شخصی به خدمت حضرت رسول (ص) رسید و از ترس لرزه بر اندامش افتاد ایشان به او فرمودند: آرام باش، نه من پادشاهم (مثل پادشاهان ستمگر جهان) و نه ستمگر و همچنین از آن حضرت نقل شده

که فرمودند :

هرگز به پاکی و قداست نخواهد رسید آن جامعه‌ای که در آن حق ضعیف از قوی بدون ترس و لکنت زبان گرفته نشود.^۱

و همچنین در نامه حضرت علی (کرم‌الله وجهه) به یکی از مسئولان که انتخاب نموده بود آمده است که نباید طوری شود که بزرگان و قدرتمندان به فکر و امید زورگویی بر تو و تخلف از قانون بیفتند و نه ضعیفان از عدالت تو ناامید شوند.^۲

۶- در بینش اسلامی حکومت تنها یک مسئولیت و امانت است نه وسیله‌ای برای خودسری و رسیدن به مقاصد شخصی.

۷- معیار واگذاری مسئولیتها در حکومت اسلامی لیاقت و ایمان و تقوا است و وابستگی‌های نژادی و قومی و گروهی نقشی ندارند.

۸- همه مردم در برابر تخلف از حق و عدالت می‌توانند انتقاد سازنده و نهی از منکر نمایند. این امر از جانب مردم یک وظیفه است و مسئولان نیز باید سخنان حق را از هر کس که صادر شود پذیرا باشند.

راههای برقراری و انعقاد امامت

انعقاد امامت به معنی انتخاب امام و پذیرش او از جانب جامعه اسلامی به عنوان امام و رهبر مردم است. اکنون باید با راههای انعقاد امامت آشنا شویم و بیان کنیم از نظر شریعت اسلام، امام از چه زمانی حق حکومت بر مردم و تصدی امور حکومتی را به دست می‌آورد. علمای ما دو عامل را موجب انعقاد امامت دانسته‌اند :

۱- تعیین و نصب امام و حاکم قبلی

۲- بیعت و رأی خبرگان مردم (اهل حل و عقد)

درباره اینکه بیعت چه تعداد از مردم می‌تواند امامت را برقرار سازد نظرهای گوناگونی

وجود دارد :

۱- لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَا يُؤَخَذُ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوَى بِحَقِّهِ.

۲- كَيْلَا يَطْمَعُ الْعِظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَلَا يَيْئَسُ الضُّعْفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ.

الف) بیعت خبرگان تمامی شهرها — این نظریه با توجه به آنکه پس از بیعت مردم حاضر در مدینه در قضیه بیعت با حضرت ابوبکر (رض) منتظر آمدن و بیعت خبرگان دیگر شهرها نشدند رد شده است.

ب) بیعت پنج نفر از خبرگان — برای این نظریه دو دلیل بیان شده است: اول آنکه خلافت حضرت ابوبکر (رض) نخست با بیعت پنج نفر از صحابه کرام منعقد شد و سپس بقیه مردم در این بیعت از آنان پیروی نمودند. دلیل دوم آن است که حضرت عمر (رض) برای انتخاب خلیفه پس از خود شش نفر را تعیین نمودند که پنج نفر از آنان با ششمین نفر بیعت نمایند.

ج) بیعت دو نفر از خبرگان — طرفداران این نظریه فرموده‌اند عقد امامت مانند بعضی از عقود (عقد نکاح) با حضور دو نفر شاهد برای شخص سومی بسته می‌شود.

د) بیعت یک نفر — برای این نظریه به سخن عباس، عموی پیامبر (ص) استدلال شده که به حضرت علی (رض) گفت: دست خود را به دست من ده تا با تو بیعت کنم و پس از آن خلافت او استقرار یافت.

انعقاد امامت با تعیین امام قبلی از نظر علمای ما مورد اتفاق است و برای آن سه دلیل ذکر کرده‌اند:

۱- حضرت ابی‌بکر، حضرت عمر را به عنوان خلیفه و امام پس از خود معرفی می‌نمودند.

۲- حضرت عمر (رض) برای انتخاب خلیفه پس از خود شورایی تعیین کردند تا آنها یکی را از میان خود انتخاب نمایند.

۳- امام برای تصمیم‌گیری در مسئله امامت از دیگران سزاوارتر است.^۱

۱- برای مطالب این بحث به منابع زیر رجوع شده است:

— الاحکام السلطانیة — ماوردی (م ۴۵۰ هـ).

— الاحکام السلطانیة — فراء (م ۴۵۸ هـ).

— الارشاد — امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ هـ).

— تفسیر قرطبی (م ۶۷۱ هـ).

— مواقف — قاضی ایجی (م ۷۵۶ هـ).

وظایف خلیفه یا حاکم اسلامی

حاکم اسلامی دو وظیفه عمده بر دوش دارد :

۱- اقامه و برپا نمودن دستورات عبادی و دینی اسلام، این اعمال علاوه بر جنبه اخروی در بهبود وضعیت دنیوی جامعه نیز مؤثر است (مانند اقامه نماز، گرفتن زکات و امر به معروف و نهی از منکر). خداوند در قرآن کریم آن افرادی را تأیید و ستایش می‌کند که اگر به قدرت برسند نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.^۱

۲- اداره امور دنیوی مردم براساس دستورها و قوانین و سیاستهای اسلامی و حفظ مصالح مسلمانان که در رأس همه آنها تدارک نیروی کافی برای حفاظت و حراست از جان و مال و آبرو و دین آنان است به گونه‌ای که دشمنان اسلام و مسلمانان جرأت حمله پیدا نکنند و از تعرض به آنان وحشت داشته باشند، خداوند در قرآن کریم می‌فرماید :

هر قدر می‌توانید برای مقابله با دشمن نیرو تهیه کنید تا بدین وسیله دشمنان خدا و دشمنان خود را بترسانید.^۲

اقامه خلافت و تشکیل حکومت اسلامی واجب کفایی است

همان‌گونه که قضاوت و جهاد و دفاع واجب کفایی است، تشکیل حکومت اسلامی نیز واجب کفایی است تا احکام الهی پیاده شود و مردم مسلمان تحت حکومت و سیطره کافران و مشرکان نباشند و بنابراین اگر جمعی به ایجاد حکومت اسلامی اقدام کردند و یک نفر واجد شرایط هم مسئولیت حکومت را پذیرفت وظیفه از دیگران ساقط است و گرنه همه گناهکار خواهند بود. البته عده‌ای می‌گویند وظیفه برعهده کسانی است که لیاقت دارند انتخاب خلیفه کنند (اهل حل و عقد یا خبرگان) و همچنین برعهده کسانی است که لیاقت تصدی مقام خلافت را دارند و نمی‌پذیرند بنابراین هر یک از آنها اگر کوتاهی کنند گناهکارند، نه دیگران.

۱- الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ (حج-۴۱).

۲- وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا لَكُمْ (أنفال - ۶۱).

شرایط حاکم اسلامی یا امام اعظم

از آنجا که منصب خلافت و حکومت بسیار حساس و مهم است هر کسی نمی تواند عهده دار آن شود بلکه باید دارای شرایط و صفات ویژه ای باشد که در این جا به آنها اشاره می نمایم:

۱- **مسلمان بودن:** حاکم اسلامی می خواهد احکام اسلام را موبه مو اجرا کند. کسی که خود مسلمان نیست و اعتقادی به اسلام ندارد چگونه می تواند مجری دلسوز احکام آن باشد؟ خداوند در قرآن کریم فرموده است: «مؤمنین نباید کفار را به جای مؤمنین به سرپرستی خود بگیرند»^۱. روشن است که بین اسلام و کفر و میان مسلمین و کفار دشمنی است و همان گونه که مؤمنین دوست و یاور یکدیگرند کفار هم دوست یکدیگر خواهند بود نه دوست و غمخوار مؤمنین، در قرآن هم می خوانیم:

«مردان و زنان با ایمان، ولیّ (دوست و سرپرست) یکدیگرند»

و نیز می خوانیم «کفار، ولیّ (دوست و سرپرست) یکدیگرند» بنابراین آنان چگونه می توانند مصالح مسلمین را در نظر بگیرند و غمخوار آنها و دلسوز دینشان باشند.

۲- **ذکوریت (مرد بودن):** گرچه مرد بودن و زن بودن ملاک فضیلت و برتری نیست و ملاک امتیاز نزد خداوند تقوی است و خداوند در قرآن کریم فرموده است: «گرامی ترین شما نزد خداوند با تقوی ترین شماست» اما از آنجا که انجام هر کاری از کارهای جامعه، نوعی آمادگی مناسب با آن کار را می طلبد و برخی از امور با ساختمان و روحیات و عواطف زن سازگارتر است و برخی از کارها با ساختمان جسمی و روحی مرد بهتر می سازد بنابراین بعضی از کارها مخصوص زن قرار داده شده مانند حضانت و سرپرستی کودک در اوائل عمر که نیاز به عواطف سرشار و روح لطیف دارد و لذا مرد حق ندارد در این دوره (هر چند با همسرش اختلاف و جدایی داشته باشند) فرزند را از او جدا کند. در مقابل برخی از کارهای سخت و سنگین به عهده مرد گذاشته شده چون احتیاج به صلابت بیشتری دارد همچون جهاد و سرپرستی حکومت اسلامی. همچنین قبلاً گفتیم که حکومت یک امتیاز نیست بلکه یک مسئولیت سنگین و امانت است و بنابراین با این شرط امتیازی از زن گرفته نشده بلکه در عدم تحمیل کار سنگین بر او ارفاقی به زن شده است.

۱- لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران - ۲۸).

۳- تکلیف: امام باید مکلف یعنی عاقل و بالغ باشد، زیرا غیر عاقل و صغیر که خود به ولی و سرپرست نیازمند است نمی تواند سرپرست دیگران باشد و بر آنها ولایت داشته باشد. البته موردی همچون حضرت عیسی (ع) که خداوند او را در کودکی به نبوت و پیامبری برگزیده حسابی جدا دارد او در کودکی پیامبر بوده و در همان زمان، ولایت و سرپرستی بر مردم نیز داشته است.

۴- علم: حاکم اسلامی باید عالم باشد و اولین علمی که حتماً باید دارا باشد علم به احکام و قوانین اسلامی است، زیرا می خواهد مجری آنها باشد و اگر به آنها آگاه نباشد چگونه می تواند در تصمیم گیری ها و جهت گیری ها در مسائل گوناگون، آنها را مراعات کند. عده ای می گویند حاکم باید عالم به احکام باشد گرچه علمش از روی تقلید باشد. اما برخی می گویند حاکم اسلامی علاوه بر دارا بودن تمام شرایط لازم برای رهبری باید اسلام شناسی مجتهد و صاحب نظر باشد تا بهتر بتواند در جهت گیری ها و اعمال سیاستها، قوانین الهی را مراعات کند.^۱

عالم بودن به احکام به تنهایی کافی نیست بلکه باید علاوه بر آن همه علوم و اطلاعات لازم برای رهبری حکومت اسلامی را دارا باشد؛ از جمله به مسائل جهانی، سیاستهای بین المللی و مسائل روزمره و مانند آنها آگاه باشد.

۵- کفایت: یعنی امام باید از نظر قدرت تدبیر و مدیریت و رهبری توان اداره امور مردم و جهت دادن به حرکت آنها را داشته باشد.^۲

۶- عدالت: امام باید عادل باشد زیرا:

الف: بر منصب و مقام خلافت که بر سایر شئون مردم اشراف دارد می نشیند و اگر شخص فاسق یا ظالمی باشد ممکن است جامعه اسلامی را به گناه و معصیت بکشاند.

ب: یکی از علل نیاز به حاکم اجرا نمودن احکام اسلام و جلوگیری از ظلم و فساد است. اگر حاکم، عادل نباشد ممکن است خودش شخصاً احکام اسلام را زیر پا گذاشته و بر رعیت ظلم و ستم نماید.

۱- شرح المواصف ص ۶۰۵، الاحکام السلطانیة فراء ص ۵ و ماوردی ص ۴، ملل و نحل، المحلی، الخلافه.

۲- شرح عقائد

ج : جایی که اسلام در پذیرش بعضی مقامها که به اندازه حکومت اهمیت ندارد عدالت را شرط می‌داند آیا آن را در پذیرش منصب مهم و والای رهبری و حکومت شرط نمی‌داند؟

۷- سلامت: برخی فقها سالم بودن اعضا و حواس را از نقص شرط می‌دانند می‌گویند کسانی که نقصهایی همچون کوری، کری، جذام و مانند آنها دارند، اگرچه شرایط دیگر را دارا باشند نمی‌توانند متصدی منصب حکومت شوند، زیرا هر یک از این نقصها از میزان کارآیی فرد می‌کاهد؛ لیکن برخی دیگر این شرط را لازم نمی‌دانند.

۸- قرشی بودن: اکثر علما این شرط را در حاکم لازم می‌دانند و به احادیثی که در این مورد از حضرت رسول (ص) نقل شده استدلال می‌کنند مانند حدیث «الْأَثَمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» امامان از قریش‌اند و ابوبکر صدیق در روز سقیفه به همین دلیل در برابر انصار که می‌گفتند امام و خلیفه باید فردی از ما باشد استدلال نمود^۱. این خلدون معتقد است که قرشی بودن حاکم به این دلیل لازم دانسته شده که آن زمان قبیله قریش قوی و نیرومند و اهل کارزار بودند و حاکم باید دارای قدرت باشد و امکان اعمال قدرت داشته باشد و اگر امامت را در غیر آنها که اکثریت بودند قرار می‌دادند با مخالفت آنها روبرو می‌شدند و خلافت متزلزل می‌شد و نظم جامعه اسلامی با بروز اختلاف و تفرقه به هم می‌خورد بنابراین در زمانی که کسی از قریش وجود نداشته باشد یا دارای قدرت یا شرایط دیگر نباشد این شرط لازم نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که حدیث «امامان از قریش‌اند» جنبه خبری داشته باشد یعنی امامانی که بعد از من روی کار خواهند آمد از قریش هستند نه اینکه جنبه حکم و دستور داشته باشد که امامان باید حتماً از قریش باشند.

یادآوری: اهل تشیع نیز تقریباً تمام این شرایط را در حاکم اسلامی لازم می‌دانند، مقصودشان از ولایت فقیه همین است که حاکم اسلامی علاوه بر داشتن کفایت و توان اداره حکومت و عدالت، اسلام‌شناسی در حد اجتهاد نیز باشد و بنابراین در مسئله حاکم اسلامی در این زمان اختلافی میان شیعه و سنی جز در تعبیر وجود ندارد آری ایشان درباره خصوص امامان دوازده‌گانه، عقیده به عصمت دارند و عصمت را تنها مخصوص انبیا نمی‌دانند.

۱- الحکام السلطانیة ماوردی ص ۵، الاحکام السلطانیة فراء ص ۴.

خلافت خلفا

خلافت ابوبکر، رضی الله عنه

چنانکه در بحثهای گذشته گفتیم پس از رحلت رسول الله (ص) مسلمانان با حضرت ابوبکر صدیق به عنوان خلیفه بیعت نمودند. ابوبکر فرزند ابوقحافه (عثمان) از قبیله بنی تمیم و شاخه ای از قبیله بزرگ قریش است که نسبش در مرّه به پیامبر می رسد، مادرش أم الخیر (سلمی) بنت صخر یکی از زنان اولیه اسلام است که قبل از هجرت در خانه ارقم بن ابی ارقم که محل اجتماع مسلمانان در مکه بود به دین اسلام مشرف گردید، و پدرش ابوقحافه نیز در روز فتح مکه مسلمان شد، ابوبکر تنها شخصیتی است که خود و پدر و پسر، و نوه اش محمد بن عبدالرحمن (چهار نسل) همگی از اصحاب رسول الله (ص) می باشند و به عنوان اولین امیرالحاج به فرمان پیامبر (ص) از مدینه به مکه رفت. پس از آن که رسول الله (ص) به مسلمانان اجازه داد تا به شهر مدینه مهاجرت نمایند، ابوبکر نیز تصمیم به مهاجرت گرفت. برخی نوشته اند از رسول خدا (ص) کسب اجازه نمود، پیامبر (ص) به او گفت: لَا تَعْجَلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لَكَ رَفِيقًا! عجله مکن، امید است که خدای تعالی برای تو رفیق و همسفری قرار دهد! مشیت و اراده الهی چنان بود که این رفیق رسول الله (ص) باشد، و ابوبکر یار غار او گردد.

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گرنه ناخدا جامه برتن درد

ابوبکر (رض) انسانی متواضع و فروتن و با شخصیت بود، و در عین تواضع و فروتنی در اجرای احکام و حدود شرعی بسیار سختگیر بود و شجاعانه و بی پروا عمل می کرد. در دوره خلافت او کارهای مهم بسیاری صورت گرفت از جمله: جمع نمودن قرآن، پس از شهادت هفتاد نفر از حافظان قرآن در جنگ مسیلمه کذاب، تجهیز سپاه أسامة بن زید و اعزام این سپاه به قلمرو امپراتوری روم (بیزانس)، جنگ با قبایل مشرک و مرتد و خاتمه دادن به فتنه

آنها، حمله به قسمتی از خاک عراق و اشاعهٔ اسلام در آن سرزمین و بسیاری کارهای مهم دیگر. مدت خلافت او را دو سال و سه ماه ذکر کرده‌اند. اُمّ المؤمنین (عایشه) (رض) می‌گوید: حضرت ابوبکر در روز دوشنبه هفتم ماه جمادی‌الآخر در سال سیزدهم هجری بیمار شد، و پانزده روز نتوانست به مسجد برود، تا این که بعد از غروب روز سه‌شنبه بیست و دوم همان ماه به جوار رحمت حق تعالی پیوست و طبق وصیت خودش او را در حجره عایشه در جنب ضریح منور رسول الله (ص) به خاک سپردند. حضرت ابوبکر دو سال و چند ماه از پیامبر کوچکتر بوده و مانند پیامبر (ص) شصت و سه سال زندگی کرده است. به روایت شیخ سیوطی حضرت ابوبکر یکصد و چهل و دو حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده است. فردوسی با الهام گرفتن از حدیث نبوی در مدح حضرت ابوبکر صدیق (رض) چنین گفته است:

که خورشید بعد از رسولانِ مه نتابید بر کس ز بوبکر به

خلافت عمر فاروق، رضی الله عنه

پس از فوت ابوبکر صدیق حضرت عمر بن الخطاب (رض) مقام خلافت کشور نوپای اسلام را به عهده گرفت و مهاجر و انصار و صحابهٔ رسول الله (ص) خلافت او را تأیید نمودند. نسب حضرت عمر در (کعب بن لوی) به پیامبر (ص) می‌رسد. او سیزده سال پس از تولد رسول الله (ص) در شهر مکه متولد گردیده است، پیامبر او را به کنیهٔ ابو حفص (پدر حفصه) به فاروق ملقب گردانیده است، حضرت فاروق پس از مسلمان شدن چهل نفر مرد و یازده نفر زن به دین اسلام مشرف شد، جریان اسلام آوردن او بسیار مفصل و شنیدنی است که در این جا مجال ذکر آن نیست و فقط به ذکر دو نکتهٔ مهم اکتفا می‌کنیم: یکی اینکه پیش از اسلام عمر، پیامبر (ص) دعا نمود و گفت: «اللَّهُمَّ اعْزِ الْأِسْلَامَ بِأَحْسَبِ هُدَيْنِ الرَّجُلَيْنِ عِنْدَكَ، بَعْمَرِ بْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بَعْمَرِ بْنِ هِشَامٍ» یعنی پروردگارا دین اسلام را عزت و تقویت ببخش، با مسلمان شدن هر کدام از این دو مردی که نزد تو محبوبتر باشد (عمر بن الخطاب) یا (عمرو بن هشام)، دعای پیامبر (ص) دربارهٔ عمر بن الخطاب مستجاب گردید و مسلمان شد، اما عمرو بن هشام (ابو جهل) چون روح حق‌پذیری نداشت با همهٔ ذکاوتش تا پایان عمر بر کفر و دشمنی با اسلام و مسلمین باقی ماند و عاقبت در جنگ (بدر) به قتل رسید. نکتهٔ دوم، این که مسلمانان تا پیش از اسلام آوردن عمر در خانه (ارقم ابن ابی ارقم)

مخفیانه به انجام مراسم مذهبی خود می پرداختند، اما همین که عمر در همین خانه به حضور پیامبر (ص) رسید و ایمان آورد عرض کرد: ای رسول خدا مگر ما بر دین حق نیستیم؟ پس چرا دین خود را پنهان بداریم؟ بعد از این پیشنهاد مسلمانان به همراهی عمر در رکاب پیامبر (ص) از خانه ارقم به سوی خانه کعبه آمدند، و آشکارا به طواف کعبه و انجام مراسم مذهبی پرداختند. فردوسی در این باره چنین گفته است:

عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار

شگفت‌انگیزتر این که بزرگان و کفار قریش که در اطراف کعبه بودند به این منظره باشکوه نگاه می کردند، اما با آن همه دشمنی و ستیزی که با پیامبر (ص) و مسلمانان داشتند جرأت نکردند که در کار آنها دخالت کنند یا اعتراض نمایند. باری! عهد خلافت عمر عهد فتوحات و بسط قدرت و توسعه مملکت اسلامی و اشاعه دین اسلام بود، و به دستور او کارهای مهمی صورت پذیرفت، از جمله:

الف: تقسیمات مملکتی، که به مقتضای توسعه قلمرو اسلام سرزمینهای فتح شده به چندین ایالت و استان تقسیم گردید.

ب: تأسیس سازمان پلیسی که کار افراد آن در شبها حفظ انتظامات و امنیت شهرها بود و در روز مأمور اجرای احکام قضایی و حدود شرعی بودند.

ج: تأسیس یک سازمان ساده گمرکی، که وظیفه اش دریافت ده درصد حقوق گمرکی از تجار خارجی بود.

د: تأسیس دبیرخانه و نظام امور مالی برای ثبت و رسیدگی به امور بیت المال و درآمد حقوق بگیران.

ه: تعیین تاریخ اسلام که پس از مشورت و تبادل نظر، آغاز تاریخ اسلام بر مبنای سال هجرت رسول الله (ص) از مکه به مدینه تعیین گردید. حضرت عمر نیز مانند رسول الله (ص) و ابوبکر شصت و سه سال زندگی کرد، و مدت خلافتش ده سال و شش ماه بود، و در صبح روز چهارشنبه بیست و ششم ماه ذی الحجه در مسجد می خواست نماز صبح را به امامت با مسلمانان ادا کند، که به وسیله ابولؤلؤ (فیروز) غلام مغیره بن شعبه مورد حمله قرار گرفت، و سه زخم برداشت. ابولؤلؤ به جز حضرت عمر سیزده نفر دیگر از مسلمین و نمازگزاران را با خنجر زهرآگین خود مجروح ساخت که هفت نفر، و به قولی سه نفر از آنها نیز به

شهادت رسیدند. و حضرت عمر بر اثر جراحات وارده در صبح روز یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و سوم هجری به درجه شامخ شهادت نایل گردید و جسد او را در جوار ضریح مبارک رسول الله (ص) و در کنار قبر ابوبکر صدیق به خاک سپردند، بدین گونه اولین ضربت بر پیکر اسلام وارد گردید؛ حضرت عمر پانصدوسی و نه حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده است.

خلافت عثمان، رضی الله عنه

پس از شهادت حضرت عمر، حضرت عثمان بن عفان با تأیید و بیعت مسلمانان به مدت دوازده سال عهده دار مقام خلافت گردید. پیامبر (ص) یکی از دختران خود را به نام «رقیه» به نکاح عثمان درآورد و همزمان با جنگ «بدر» رقیه فوت کرد و پیامبر (ص) دختر دیگر خود را به نام «أم کلثوم» به نکاح او درآورد، و بدین سبب او را «عثمان ذی النورین» می گفتند، شاعری پارسی گوی در این خصوص این طور گفته است:

گزین خواجه کونین بوده به دامادش ذی النورین بوده

حضرت علی (ع) می گوید: پس از فوت ام کلثوم، پیامبر (ص) به مسلمانان فرمود: به عثمان زن بدهید، و چنانچه من چهل دختر داشتم یکی پس از دیگری آنها را به نکاح عثمان درمی آوردم، حضرت عثمان انسانی خوش قیافه و زیبا بوده، و شرم و حیای او بر این زیبایی می افزوده است، ام المؤمنین عایشه (رض) می گوید: هنگامی که پیامبر (ص) ام کلثوم را به نکاح عثمان درآورد به او گفت: شوهرت از همه کس به جدت ابراهیم خلیل (ع) و پدرت محمد (ص) شبیه تر است.

در دوره خلافت عثمان فتوحات بی شماری نصیب مسلمانان گردید، از جمله فتح اسکندریه، قبرس، قسطنطنیه، آفریقا، قیروان، مازندران، اصطخر، فارس، خراسان، آذربایجان، بلخ، هرات، نیشابور، کابل و غیره.

حضرت عثمان مردی تاجر پیشه و ثروتمند بود، و در چندین مرحله اموال و دارایی خود را در راه خدا و پیشبرد اهداف مقدس اسلام به مصرف رسانید، از جمله: پرداخت هزینه و ساز و برگ جنگی سپاهیان اسلام^۱ در جنگ تبوک که شامل مقدار زیادی نقره و

۱- این سپاه به نام (جیش العسرة) در تاریخ اسلام مشهور است.

یکهزار شتر و هفتاد اسب با زین و برگ و لوازمشان بوده است. خریداری چاه آب «بئر رومه» و تعمیر آن و وقف کردن این چاه بر مسلمانان، تقسیم نمودن گندمهای یک کاروان تجارتنی خود در یک سال قحطی در بین فقراى مدینه.

حضرت عثمان نسبت به خویشاوندان خود بسیار مهربان بود و بدین سبب در دوره خلافتش بیشتر از دیگران به آنها توجه نمود و دست آنان را در امور مملکت باز گذاشت و همین موضوع زمینه مناسب را برای افراد ناراضی و مخالفین فراهم ساخت و عده‌ای طفیانگر و ناراضی به مدت چهل شبانه‌روز خانه او را محاصره نموده و تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند، روزی که شورشیان می‌خواستند وارد خانه شوند و خلیفه را به قتل برسانند حضرت علی (ع) و چند نفر دیگر از صحابه فرزندان خود را به منظور دفاع و محافظت از عثمان به سوی خانه او اعزام داشتند، در این هنگام شورشیان هجوم آورده شروع به تیراندازی و سنگ‌پرانی کردند که در این درگیری صورت حضرت حسن مجتبی (ع) مجروح گردید، و سر قنبر غلام حضرت علی (ع) شکسته شد، و نیز محمد بن طلحه مجروح شد، و سرانجام شورشیان دیوار خانه حضرت عثمان را از پشت سوراخ کرده عده‌ای از آنها به درون خانه ریختند و متأسفانه برای اولین بار شمشیر مسلمانان به روی خود آنها کشیده شد، آن هم به روی خلیفه و رهبرشان! هنگامی که حضرت عثمان مشغول قرآن خواندن بود یکی از شورشیان ضربتی بر سر آن پیر روشن ضمیر، فرود آورد و با شکستن سر او خونش بر روی آیه‌های قرآن جاری شد و یک نفر دیگر به نام «سودان بن حمران اصبحی» یا شخصی دیگر به نام «رومان بن سرحان» ضربه شمشیری را به حضرت عثمان وارد کرد و همسر حضرت عثمان «نائله» با دست خود جلوی شمشیر را گرفت و انگشتانش قطع گردید. با این حال آن شخص شرور منصرف نشده و با ضرباتی دیگر رهبر مسلمین را به شهادت رسانید. بدین گونه در روز جمعه هجدهم ماه ذی‌الحجه سال سی و پنجم هجری حضرت عثمان به شهادت رسید و پس از آن نزاع و کشمکش داخلی و قتل و برادرکشی در میان مسلمانان آغاز گردید. او یکصد و چهل و شش حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده است.

۱- گفته می‌شود این قرآن در قریه (طرطوس) در سوریه هنوز موجود است. حیات محمد، تألیف مویر

خلافت علی بن ابی طالب، کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ

ابوالحسن (علی) بن ابی طالب (عبدمناف) بن عبدالمطلب عموزاده و داماد پیامبر (ص) است. حضرت علی (ع) از دوران طفولیت تحت سرپرستی پیامبر (ص) قرار گرفت، و در مکتب رسالت پرورش یافت. وی در شب هجرت به دستور پیغمبر (ص) در جای او خوابید. او اولین کسی است که به پیامبر (ص) ایمان آورده است، و یکی از سابقین مهاجرین و شجاعان میدان جنگهای اسلامی است که در زهد و تقوی و علوم الهی و ربّانی در عصر خود کم نظیر بوده است. وی هرگاه به میدان جنگ می رفت با هروله (دویدن آرام) وارد میدان می شد، و با هر کس مبارزه می نمود او را مغلوب ساخته، و هرگز در برابر دشمن شکست نخورده است. می گویند: پس از تولد او مادرش (فاطمه بنت اسد) آن حضرت را به نام «حیدرة» نام نهاد، سپس پدرش او را به نام (علی) خواند. در هنگام جنگ خیبر با یکی از پهلوانان یهودی به نام مَرْحَب روبرو شد. مَرْحَب به رجز خوانی و خودستایی پرداخت، حضرت علی (ع) نیز در مقابل او اشعاری رزمی و حماسی خواند، که مضمون یکی از آن اشعار موضوع نامگذاری او را به حیدرة تأیید می کند. معنی آن شعر چنین است^۱: من همان کسی هستم که مادرم مرا به نام حیدر موسوم گردانیده، و مانند شیر پیشه ها رعب انگیز و ترس آور هستم، و دشمن از دیدنم خوش آیند نمی گردد. در هنگام محاصره خیبر پیامبر (ص) فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهیم داد که خدا و پیامبر او را دوست می دارند و خیبر با دست او فتح می شود، فردای همان روز پیامبر پرچم را به دست حضرت علی (ع) داد و پس از شروع جنگ، یهودیان مژه تلخ شکست را چشیده تسلیم شدند و قلعه ها و سنگرهای خیبر یکی پس از دیگری سقوط کرد.

یک روز پیامبر (ص) در مسجد او را دید که بر روی عباي خود خوابیده و صورتش بر روی خاک قرار گرفته است، در حالی که پیامبر (ص) خاکها را از صورت او پاک می کرد فرمود: قُمْ یا ابا تراب بلند شو ای ابوتراب (پدر خاک) و بدین سبب همواره دوست می داشت که به نام ابوتراب او را صدا بزنند.

بنا به گفته مورخین یک هفته پس از شهادت حضرت عثمان در روز پنجشنبه

۱- اَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ كَلَيْتَ غَابَاتٍ كَرِيهَةِ الْمَنْظَرَةِ. نقل از کتاب ذات الشفا

بیست و پنجم ماه ذی الحجه سال سی و پنج هجری بزرگان مهاجر و انصار اجتماع نموده و به حضرت علی (ع) پیشنهاد بیعت دادند، اما آن حضرت از پذیرش مقام خلافت سرباز زد و پیشنهاد آنان را رد نمود، اما مسلمانان دست برنداشته، و با اصرار و پافشاری هرچه بیشتر به او دست بیعت دادند و به اتفاق آرا او را به مقام خلافت برگزیدند هیچ کس با خلافت او مخالفت نکرد و فتنه و آشوبی که بعداً در دوره خلافت او به وجود آمد عموماً بر اثر پیش‌داوریهای عجلولانه و شتابزده‌ای بود که در رابطه با قاتلین عثمان (رض) صورت گرفته بود.

آری قضاوتها و اظهارنظرهای شتابزده همواره در طول تاریخ برای بشریت مصیبت - آفرین بوده، و پیش آمده‌ها و حوادثی که در دوره خلافت حضرت عثمان و حضرت علی (ع) به وقوع پیوست، نمونه‌های بارز این گونه قضاوت‌های ناروا و شتابزده بود که واقعه اسفبار شهادت ایشان را به وجود آورد، و موجب تفرقه و نفاق در بین مسلمین گردید. و در نتیجه کشمکش‌های طولانی سرانجام سه نفر گمراه از فرقه خوارج (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) از قبیله بنی مراد، و دو نفر دیگر از قبیله بنی تمیم، با هم عهد بستند، که در یک زمان هر کدام از آنها یکی از این سه نفر را (حضرت علی (ع)، معاویه، و عمرو بن عاص) را به قتل برسانند تا با خیال خود با این عمل زشت به اختلاف و نزاع و برادرکشی مسلمانان خاتمه دهند. پس از این پیمان شوم عبدالرحمن بن ملجم که داوطلب قتل حضرت علی بود راهی کوفه شد، و در شب جمعه هفدهم ماه رمضان سال چهارم هجری هنگامی که حضرت علی (ع) می‌خواست برای ادای نماز صبح به مسجد درآید، ابن ملجم به همراهی یک نفر دیگر از خوارج به نام «شیبب» در محراب عبادت یا در جلو در مسجد کوفه به او حمله نمودند، شیبب قبل از ابن ملجم ضربه‌ای به سوی فرق سر حضرت علی وارد کرد، و شمشیر او به سر در مسجد اصابت کرد و کاری از پیش نبرد، پس از او ابن ملجم شمشیر خود را بر پیشانی آن حضرت

۱- عده‌ای گفته‌اند: در نوزدهم ماه رمضان ضربت خورده و بیست و یکم همان ماه زندگی را بدرود گفته است. اما شیخ سیوطی در کتاب (تاریخ الخلفاء صفحه ۱۷۵) شب جمعه هفدهم رمضان را تاریخ ضربت خوردن می‌داند، و شب یکشنبه را تاریخ شهادت آن حضرت دانسته است. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می‌گوید: در نوزدهم رمضان به جوار رحمت حضرت حق تعالی پیوست. نقل از کتاب (اصحاب صحاح سنه) تألیف محی الدین صالحی، چاپ افست مروی - تهران.

فرود آورد، و پیشانی مبارک او شکافته شد، در این هنگام شیبب به طرف خانه خود فرار کرد، مردی اموی او را دنبال کرد، و او را در خانه‌اش به قتل رسانید، و ابن ملبجم هم می‌خواست فرار کند اما مردم راه را بر او بستند و یک نفر قتیفه‌ای (پارچه حوله مانند) را بر روی او انداخت و او را بر زمین زده شمشیر را از دستش گرفت و او را به حضور حضرت علی (ع) آورد، حضرت علی (ع) به او نگاهی کرد و گفت: اگر من با این زخم از دنیا رفتم او را قصاص کنید. و اگر زنده ماندم من خود درباره او تصمیم می‌گیرم، اما متأسفانه جراحت آن حضرت منتهی به شهادت او گردید، و رکنی دیگر از ارکان خلافت به دست دشمنان اسلام فرو ریخت، و در شب یکشنبه ماه رمضان سال چهل هجری پس از چهار سال و نه ماه خلافت دارفانی را وداع کرده به جوار رحمت حق تعالی پیوست، و جسد مبارک او در نجف و در محلی که هم‌اکنون مزار مسلمانان است به خاک سپرده شد. حضرت علی پانصد و هشتاد و شش حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده است.

خلافت حضرت حسن مجتبی، رضی الله عنه

پس از شهادت حضرت علی (ع) پسر بزرگش حسن مجتبی سبط رسول خدا (ص) به مقام خلافت برگزیده شد و به مدت شش ماه عهده‌دار مقام خلافت گردید. در دوران خلافت او باز هم نزاع و کشمکش مسلمانان بالا گرفت بدین معنی که عده‌ای به پشتیبانی و هواداری از معاویه در شام، و عده‌ای به طرفداری از حضرت حسن (ع) در کوفه و عراق قیام نمودند، و در سال چهل و یک هجری طرفداران حضرت حسن (ع) و معاویه در محلی به نام (انبار) در عراق و در نزدیکیهای شط فرات با تجهیزات نظامی و جنگی در برابر همدیگر صف‌آرایی کردند و نزدیک بود، بار دیگر آتش جنگ در میان مسلمانان شعله‌ور گردد، حضرت حسن (ع) به خاطر جلوگیری از جنگ و خونریزی، با معاویه صلح کرد^۱، و شهر کوفه را ترک نموده به

۱- سبط: در لغت به معنی پسر دختر است.

۲- وَلَمْ يَكُنْ مِنْ رَأْيِهِ سَفْكَ الدَّمَاءِ فَاخْتَارَ فَصَلَ الصُّلْحَ تَحْقِيقًا لِمَا قَدْ قَالَ جَدُّهُ النَّبِيُّ أَحْمَدُ إِنَّ ابْنِي الْحَسَنَ هَذَا سَيِّدٌ

یعنی جنگ و خونریزی را مصلحت ندید. پس به تحقیق صلح را اختیار نمود به خاطر اینکه جدش (احمد «ص») فرموده بود: همانا این پسر من (حسن) بزرگواری و آقا می‌باشد. نقل از کتاب، ذات الشفا.

مدینه منوره برگشت، و در آن جا اقامت گزید. به روایت بخاری انگیزه کناره گیری حضرت حسن (ع) بیشتر به خاطر آن بود که جدش حضرت رسول (ص) یک وقت بر روی منبر مشغول خواندن خطبه بود اتفاقاً حضرت حسن در کنارش نشسته بود، پیامبر (ص) رو به مردم نموده فرمود: همانا این فرزند من (اشاره به حضرت حسن (ع)) آقا و بزرگوار است امید است خدای تعالی به وسیله او صلح و آشتی را در بین دو گروه عظیم از مسلمانان برقرار نماید^۱. دانشمندان و مورخان اسلامی معتقدند که این حدیث جزو مغیبات می باشد و اشاره به همین جریان صلح در بین حضرت حسن (ع) و معاویه است.

حضرت حسن (ع) به پیامبر (ص) بسیار شبیه بود و پیامبر (ص) او را به حدی دوست داشته که درباره او فرموده است: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ**، پروردگارا من او را دوست دارم تو هم او را دوست مدار. یکی از راویان حدیث به نام «یزید بن حوشب» راجع به خشوع و خضوع و فروتنی حضرت حسن (ع) و حضرت عمر بن عبدالعزیز می گوید: من هیچ کس را ندیده ام که به اندازه حضرت حسن (ع) و حضرت عمر بن عبدالعزیز از آتش دوزخ بترسند، این دو نفر به حدی از عذاب و آتش دوزخ می ترسیدند مثل اینکه خدای تعالی آتش دوزخ را فقط برای ایشان آفریده است.

موقعیت ائمه اثنی عشر (ع) نزد مسلمانان سنی مذهب، و جایگاه آنها در عقاید شیعی

امام در لغت به معنی پیشوا و مقتدا می باشد، یعنی کسی که مردم از او پیروی می کنند و او را رهبر خویش می شناسند، فرق مختلف اسلامی هر یک در فروعات دین به یکی از مجتهدین واجد شرایط اقتدا نموده و او را امام و پیشوای خود دانسته اند. یک عده از ائمه که به نام ائمه اثنی عشر (دوازده امام) مشهورند از خاندان نبوت هستند، و احترام و اعزاز آنان در نزد همه فرق اسلامی لازم و ضروری است^۲، زیرا آنها اهل بیت رسول خدا (ص)

۱- **إِنَّ ابْنَ هَذَا سَيِّدٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**. نقل از کتاب رفع الخفاء شرح ذات الشفاء و التاج الجامع الاصول ج ۳ ص ۳۵۶ به روایت و نقل از بخاری و ترمذی.

۲- **يَا آلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ**. ای خاندان پیامبر محبت شما طبق دستوری که در قرآن نازل شده است بر ما واجب است. (نقل از دیوان امام شافعی)

می‌باشند و دارای علم و تقوا و شرافت و کرامت بوده‌اند. و نیز خدای تعالی و پیامبر (ص) مسلمانان را به بزرگداشت و اعزاز خاندان نبوت توصیه فرموده‌اند، و بر این اساس، حضرت ابوبکر صدیق (رض) فرموده است: «أُرُقُبُوا مُحَمَّدًا (ص) فِي أَهْلِ بَيْتِهِ» مواظب باشید احترام پیامبر (ص) را در مورد اهل بیتش رعایت کنید.

به عقیده شیعیان امام در رهبری جامعه و تفسیر قوانین و آیات و احکام الهی و در رفع تمام اختلافات، مرجعیت دارد و گفتار او حجت است، و آنها مسئله امامت را جزو اصول دین به حساب می‌آورند ولی نه به این معنا که منکرش را کافر بدانند اما آن را یکی از پایه‌های دین و مایه برپایی آن می‌دانند اما اهل تسنن چنان که در بحث خلافت اشاره نمودیم مسئله خلافت و امامت را جزو اصول دین نمی‌دانند. اما با توجه به شخصیت دینی و علمی ایشان و انتسابشان به خاندان پاک نبوت آنان را گرامی و معزز می‌دارند. امامانی که شیعه دوازده امامی به امامت آنها معتقدند به ترتیب عبارتند از:

- ۱- حضرت علی بن ابی طالب (ع) که جسد مبارکش در نجف (عراق) مدفون است
- ۲- حضرت حسن بن علی (امام حسن مجتبی) مدفون در قبرستان بقیع (مدینه منوره)
- ۳- حضرت امام حسین بن علی (ع) مدفون در شهر کربلا (عراق) ۴- امام سجاد زین العابدین (علی بن الحسین (ع)) مدفون در بقیع (مدینه منوره) ۵- امام محمدالباقربن علی (ع) مدفون در بقیع (مدینه منوره) ۶- حضرت امام جعفر صادق فرزند امام محمدباقر (ع) مدفون در بقیع (مدینه منوره) ۷- امام موسی الکاظم (ع) فرزند امام جعفر صادق مدفون در کاظمین (عراق)
- ۸- امام رضا (علی بن موسی الرضا (ع)) مدفون در شهر مشهد مقدس ۹- امام محمدالتقی (جوادبن الرضا (ع)) مدفون در کاظمین (عراق) ۱۰- امام علی النقی فرزند امام محمدتقی (ع) مدفون در شهر سامرا (عراق) ۱۱- امام حسن العسکری فرزند امام علی النقی (ع) مدفون در سامرا (عراق) ۱۲- امام محمدالمهدی، ایشان فرزند امام حسن عسکری است و در سال ۲۵۵ هجری متولد گردیده و پس از فوت پدرش امامت او آغاز گردیده است. شیعه معتقد است امام مهدی پس از مدتی به دلیل تهدید خلفای عباسی به امر خدا غایب گردیده و تا سال ۳۲۹ توسط چهار تن از وکیلان خود که «نواب آریعه» نامیده می‌شوند با مردم در تماس بوده

است. اما پس از فوت چهارمین نفر، دیگر نایی معین ننموده است و غیبت او تا زمانی که به امر خدا برای برپایی عدالت قیام نماید همچنان ادامه دارد.

علمای اهل سنت نیز به ظهور و قیام حضرت مهدی اعتقاد دارند ولی او را فرزند امام حسن عسکری نمی‌دانند و به نظر آنان حضرت مهدی هنوز به دنیا نیامده است. درباره ظهور حضرت مهدی در آخرالزمان احادیث بسیاری از حضرت رسول (ص) نقل شده و علمای ما در کتابهای حدیث بابتی را به این موضوع اختصاص داده‌اند، بعضی از آنان نیز کتابهای جداگانه‌ای درباره این موضوع نوشته‌اند. در احادیث معتبر آمده است که حضرت مهدی شخصی از خاندان حضرت رسول و هم نام با ایشان خواهد بود. او به امر خدا قیام خواهد کرد و زمین را پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد، از عدل و داد پر خواهد کرد.

در ادیان دیگر نیز اعتقاد به شخص نجات‌دهنده‌ای که سرانجام قیام کند و عدالت را در جهان برقرار سازد وجود دارد و از نظر سرنوشت دنیا در میان ادیان تا حدودی وحدت عقیده وجود دارد.

احترام به اهل بیت بزرگوار پیامبر

خاندان ارجمند حضرت رسول (ص)، آل و اهل بیت آن حضرت نامیده می‌شوند. بعضی از علما، اهل بیت را شامل فرزندان و نزدیکان و همسران آن حضرت می‌دانند، ولی برخی، اهل بیت را به فرزندان و بعضی دیگر از نزدیکان آن حضرت تفسیر می‌کنند. در هر حال اهل بیت حضرت رسول (ص) احترام ویژه‌ای دارند. آنان بر مسلمانان حق سیادت و سروری دارند همان‌گونه که خود آن حضرت، سید و سرور ما می‌باشند، اهل بیت از نظر شرافت، دانش و تقوا نیز در مرتبه بلندی قرار دارند و از بزرگان دین و سرمشق‌های مسلمانان شمرده می‌شوند. در روایات فضایل زیادی برای آنان بیان شده و محبت آنها واجب و جزء ایمان قرار داده شده است. علمای ما کتابهایی درباره فضایل اهل بیت نوشته و یا در کتب حدیثی خود، بابتی را به این عنوان اختصاص داده‌اند.

صحابه گرامی حضرت رسول (ص)

صحابه از نظر لغت به معنی «همراهان» است و از آنجا که مسلمانان صدر اسلام توفیق همراهی پیامبر را یافته بودند به آنان صحابه گفته شده است. از نظر علمای ما مسلمانانی که شرف دیدار حضرت رسول را داشته‌اند و تا پایان عمر بر اسلام و ایمان باقی مانده‌اند، «صحابه» نامیده می‌شوند.^۱

در احادیث اهل سنت از صحابه تجلیل فراوانی به عمل آمده و به دوستی و احترام آنان سفارش شده و از بدگویی و ناسزاگویی به آنان نهی شده است. در حدیث نبوی آمده است: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بَأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ» یعنی اصحاب من مانند ستارگانی هستند که به هر کدام از آنها اقتدا کنید هدایت می‌یابید. برخی از اصحاب نیز در آیات قرآن ستایش شده‌اند مانند اصحاب بیعت رضوان که آیه ۱۸ سوره فتح درباره آنان نازل شده است.

گرچه ما از نظر مقام و فضیلت همه صحابه را یکسان نمی‌دانیم ولی همه آنها را نیک می‌دانیم و عقیده داریم اگر اختلاف و نزاعی در میان برخی از آنان بوده است ریشه در سوءنیت نداشته است بلکه اختلاف در استنباط و برداشت از دین بوده است.

جمعی از صحابه را «مجتهد» می‌دانیم مانند: خلفای راشدین، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، عمار بن یاسر، عبدالرحمن بن عوف، حذیفه بن یمان و معاذ بن جبل رضی الله عنهم.

وحدت اسلامی

با افزایش آگاهی مسلمانان و بروز حرکت‌های اسلامی در جهان اسلام طی سال‌های اخیر تمایل به وحدت اسلامی روزبه‌روز بیشتر می‌گردد و متفکران برجسته مسلمان پیوسته از لزوم وحدت و همبستگی میان مسلمانان سخن می‌گویند و خطرات تفرقه را گوشزد می‌نمایند. در این باره سه نکته برای همه مسلمانان کاملاً روشن است: اول آنکه وحدت از ارکان اسلام است؛ دوم آنکه مجد و عظمت مسلمانان با وحدت ایجاد می‌شود و سومین نکته آن است که وحدت، قرن‌هاست در میان مسلمانان از بین رفته و یا تضعیف شده است. اکنون بیشتر گفتگوها و بحث‌ها در زمینه آن است که وحدت چیست و چگونه می‌توان آن را ایجاد کرد؟

مفهوم وحدت

در باره معنای وحدت اسلامی نظریه‌های مختلفی وجود دارد، در مجموع آنچه می‌توان از همه آنها برداشت کرد آن است که منظور علمای روشنفکر از وحدت آن نیست که از میان مذاهب اسلامی یکی انتخاب شود و سایر مذاهب کنار گذاشته شوند یا آنکه مذاهب مختلف با یکدیگر ترکیب بشوند و مذهب جدیدی ساخته و پرداخته گردد؛ بلکه منظور، اتحاد مسلمانان پیرو مذاهب مختلف – در عین اختلافات مذهبی آنان – در برابر بیگانگان و دشمنان مشترک آنهاست. با این اتحاد هم زمینه تعالی و ترقی امت اسلامی فراهم می‌شود و هم امت اسلامی را در برابر دشمنان حفظ می‌کند.

وحدت در قرآن کریم

قرآن کریم به صراحت همه مسلمانان را برادر یکدیگر می‌داند و در آیات متعدد آنان را از تفرقه و اختلاف نهی می‌کند. از جمله در آیه مشهور ۱۰۳ سوره آل عمران می‌فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

وهمگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و بیاد آورید نعمت خدا را بر خودتان که با هم دشمن بودید و میان شما الفت برقرار ساخت و به لطف خدا برادر دینی یکدیگر شدید.

همچنین خداوند در آیه ۳۱ و ۳۲ سوره روم می فرماید :
وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا
از مشرکان نباشید، از آنان که دین خود را متفرق و پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند.

در آیه ۵۵ سوره آل عمران نیز خطاب به مسلمانان می فرماید :
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا برای آنها آمد باز راه تفرقه و اختلاف پیموندند که البته برای آنها عذاب سخت خواهد بود.

و در آیه ۴۶ سوره انفال می خوانیم :
وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و با یکدیگر نزاع نکنید که سست می شوید و نیروی شما از بین می رود و صبر کنید همانا خداوند با صابران است.

در قرآن کریم برای نام بردن از مسلمانان از نامهای مختلفی مانند : مؤمنون، مسلمون و اهل ایمان استفاده شده است ولی در کنار این کلمات برای نام بردن از جماعت اسلامی و پیروان ادیان دیگر کلمه ای به کار رفته که بیش از هر چیز مفهوم و ملاک وحدت را دربردارد. این کلمه که شصت و چهار بار در قرآن تکرار شده کلمه «امّت» است. قرآن پیروان هر یک از ادیان را یک امّت می داند و می فرماید : «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» یعنی ما در هر امّتی پیامبری مبعوث نمودیم.

و یا می فرماید : «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» ما همچنان شما را امت معتدل قرار دادیم (بقره ۱۴۳) همچنین در آیه ۹۲ سوره انبیا می فرماید : «إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَاَنَا

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» این است امت شما، امت واحده و من پروردگار شما هستم پس مرا عبادت کنید. از این آیات و آیه‌های فراوان دیگری که در قرآن آمده و در آنها به کلمه امت اشاره شده به دست می‌آید که نه تنها مسلمانان بلکه پیروان هر یک از ادیان، خود یک گروه واحد به نام امت هستند و امت اسلام امتی است واحد و یگانه که بر مبنای پرستش خداوند پایه‌ریزی شده است.

کلمه امت کلمه‌ای پرمعنا است. این کلمه در لغت به معانی اقتدا و پیروی و قصد و رهبری آمده است و در قرآن به معنای جماعت پیرو یک دین و آیین و طریق و مسلک دینی به کار رفته است. در کلمه امت معنای وحدت مقصد و عقیده و وحدت پیشوا و جهت نهفته است. این واژه قرآنی و آیاتی که به آن اشاره دارد بیش از هر چیز منشأ الهی وحدت اسلامی و لزوم وحدت را به پیروان اسلام گوشزد می‌نماید.

وحدت در سنت حضرت رسول (ص)

زندگانی و رفتار حضرت رسول سراسر سرمشق وحدت است. آن حضرت پس از هجرت به مدینه با بستن پیمان برادری (مواخات) میان مسلمانان مدینه که از قبیله‌های مختلف بودند و سالها با همدیگر درگیری و اختلاف داشتند اتحاد و یگانگی را میان آنان برقرار ساخت. ایشان تنها تقوا و ارزشهای انسانی را معیار برتری و فضیلت می‌دانست. او همواره با برتری طلبی‌های قومی و نژادی و قبیله‌ای به مبارزه برمی‌خاست و می‌فرمود: «لَا فَخْرَ لِعَرَبٍ عَلَى عَجَمٍ وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَى الْأَسْوَدِ» عرب هیچ برتری بر عجم و سفید هیچ برتری بر سیاه ندارد. و در حدیثی از ایشان نقل شده که فرمود: مؤمن برای مؤمن مانند بنایی است که هر قسمت آن قسمت دیگر را محکم می‌کند و آن گاه انگشتان دست‌ها را در میان هم نمود (صحیح بخاری، کتاب الأدب، باب فضل تعاون). مسلمانان با استفاده از اتحاد و ایمان توانستند در مدتی بسیار کوتاه امپراتوری عظیم ایران و روم و بخشهای وسیعی از آفریقا، آسیا و حتی اروپا را به اسلام دعوت کنند و تسخیر نمایند و تمدن بزرگی را بنیان نهادند. این تمدن قرن‌ها برقرار و استوار بود. اما اکنون تفرقه و جدایی و عوامل دیگری که بر سر مسلمانان آمده، قرن‌هاست مسلمانان را تضعیف کرده و آنها را در معرض هجوم بیگانگان قرار داده است. برای آنکه وظیفه خود را در این زمینه بهتر درک کنیم نخست باید بدانیم

چه عواملی موجب تقویت وحدت و یگانگی مسلمانان می‌گردد تا آنها را تقویت کنیم و چه عواملی پیوند و همبستگی مسلمانان را از میان می‌برد تا با آنها به مبارزه برخیزیم.

عوامل وحدت اسلامی

۱- **وحدت عقیده:** دانشمندان اسلامی اعتقاد به سه اصل توحید، نبوت و معاد را پایه و اساس مسلمان بودن یک فرد دانسته‌اند. این سه اصل نزد همه مذاهب اسلامی مشترک است و اساس اتحاد و همبستگی مذاهب اسلامی را تشکیل می‌دهد گرچه در جزئیات هر یک از این سه اصل بحثهای فراوانی صورت گرفته و اختلافاتی وجود دارد که هیچکدام به نتیجه قطعی نرسیده است. این سه اصل که در قرآن کریم و سنت و سیره حضرت رسول (ص) نمودار می‌شود، از مسلمانان، یک گروه و جماعت واحد ساخته است.

۲- **وحدت در فروع دین:** در مجموع مسلمانان در انجام اعمال و فرایض دینی یکسانند. همه مسلمانان عبادتها و اعمال ضروری دین را انجام می‌دهند. ضروریات دین عبارتند از: نماز، روزه، زکات، حج و جهاد. هیچ‌یک از مذاهب اسلامی نیست که منکر وجوب یکی از این اعمال باشد. انجام این دستورات دینی توسط همه مسلمانان یکی از جلوه‌های وحدت میان آنان است. در احادیث، این اعمال از پایه‌های اسلام به شمار آمده است و همه گروههای اسلامی بدان پایبند هستند. اختلاف نظرها در شرایط و آداب این اعمال که در مذاهب اسلامی مورد بحث و گفتگو است و با نظر مجتهدان تعیین می‌گردد، باعث نشده و نمی‌شود که هیچ‌یک از این گروه‌ها دیگری را از اسلام خارج بدانند.

۳- **وحدت در هدایت و رهبری:** آنچه مسلمانان را برای عبادت و انجام دستورات خداوند راهنمایی می‌کند، قرآن و سنت است یعنی فرمان خدا و رسول خدا. در میان مسلمانان کسی وجود ندارد که یکی از این دو را انکار کند. همه مسلمانان رهبری شخص رسول اکرم (ص) برای جامعه اسلامی را پذیرفته‌اند و پس از ایشان نیز معتقد به وجود امام و حاکم برای جامعه اسلامی می‌باشند که قوانین اسلامی را اجرا می‌نماید. در این باره در جای خود توضیح بیشتری آمده است.

۴- **وحدت هدف و آرمان مشترک:** اسلام علاوه بر اصول اعتقادی و عملی

دارای هدفهایی است که به صراحت در قرآن و سنت آمده است. قرآن برای امت اسلامی هدفهایی را ترسیم کرده که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم. داشتن این اهداف مشترک در میان همه مذاهب مسلمان، آنها را به یکدیگر مربوط می‌کند و از آنها یک گروه واحد می‌سازد.

اهداف امت اسلامی

(الف) فلاح و رستگاری: قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» در راه خدا کوشش کنید باشد که به فلاح و رستگاری برسید. به دنبال بسیاری از فرمانهای الهی کسب فلاح و رستگاری به‌عنوان هدف انجام این اعمال آمده است.

(ب) ترویج خیر و معروف در جهان و نابودی شر و منکر: آیات فراوانی از قرآن بیان‌کننده این هدف است، از جمله در سوره آل عمران می‌فرماید: شما بهترین امت در میان انسانها هستید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

(ج) استقرار دین خدا در جهان: در آیه ۳۳ سوره توبه آمده است: «خداست که رسول خود را با دین حق و هدایت فرستاد تا او را بر همه ادیان عالم برتری دهد». برتری دادن دین خدا بر همه ادیان یکی از مهمترین اهداف مسلمانان است.

(د) استقرار حاکمیت بندگان صالح خدا در زمین: خداوند در آیه ۵ سوره انبیا می‌فرماید: «إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» زمین سرانجام به بندگان صالح خدا خواهد رسید.

(ه) نجات مستضعفان و محرومان: «وَأُوتُوا أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» و ما اراده کردیم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.

۵- وحدت در فرهنگ و تمدن: اسلام تنها یک دین نیست بلکه مبنای تمدن پهناوری است که در همه جای دنیا از حجاز تا قلب آفریقا و جنوب هند و چین و شرق دور و جنوب اروپا و بالکان و سیبری گسترش یافته و روزه‌روز در همه جا در حال پیشروی است.

فرهنگ و تمدن اسلامی، آداب، افکار و روح واحدی است که مسلمانان را جدای از

این که از چه فرقه یا نژاد یا مذهبی باشند به یکدیگر پیوند می‌دهد. در این تمدن علمی مانند ریاضیات، طب، حقوق، شیمی و ... رشد یافته است. مسلمانان همه دنیا دارای اخلاق و روحیه‌ها و صفات ویژه‌ای هستند که آنها را از دیگران جدا می‌سازد. روحیه صداقت، همکاری و تعاون، پاکدامنی و عفت، غیرت و سایر صفات اخلاقی که برخاسته از تعالیم قرآن و حضرت رسول (ص) است، کم‌وبیش در میان همه جماعت‌های اسلامی دیده می‌شود.

اگر به معماری، شهرسازی، عمارت مساجد و هنرهای اسلامی مانند خطاطی و هنرهای دستی در سراسر جهان اسلام بنگریم در آنها عناصری می‌بینیم که نشان‌دهنده حضور یک فرهنگ واحد در همه این مناطق است.

مسلمانان همه مذاهب و همه فرقه‌ها در پوشیدن لباس، نشست و برخاست، قوانین اجتماعی و معاملات و قراردادها دارای اصولی هستند که آنها را از کفار جدا می‌سازد آنها شبیه کفار نیستند و می‌کوشند دستورات رسول خدا و بزرگان دینی خود را مراعات کنند و در این راه استوار بمانند.



عوامل وحدت و نحوه زندگی و رفتار از مسلمانان جماعتی می‌سازد که قدرتمندی و حیات آن، امروز بیش از هر چیز برای آنان ضروری است. اگر مسلمانان در برخورد با یکدیگر کشمکش‌های فرقه‌ای و مذهبی و قومی خود را رها کنند و ارزش پیوند و همبستگی میان خود را حفظ کنند می‌توانند تمدن از دست رفته خود را دوباره احیا کنند و در مقابل هجوم گسترده و بی‌امان غرب که خواستار نابودی همه چیز ماست ایستادگی نمایند.

تقویت عوامل وحدت و پرهیز از کارهای تفرقه‌ساز، امروز به یک وظیفه دینی هر مسلمان تبدیل شده است که شناخت و درک این عوامل را برای هر کس ضروری می‌سازد لذا در این جا به چند عامل مهم اختلاف و درگیری میان مسلمانان نیز اشاره می‌کنیم:

اسلام و کفر

یکی از زمینه‌های مهم برای رشد تفرقه مسلمانان تفاوت‌های مذهبی و قومی و فرقه‌ای است. این تفاوتها در طول سالیان دراز مسلمانان را به گروه‌های مختلف تقسیم کرده است. پیروان این گروه‌ها همه مسلمان‌اند و اگر خود نیز در میان خود نسبت به مسلمان بودن

دیگری تردید داشته باشند، اما دشمنان همه آنها را مسلمان می‌دانند و با همه مبارزه می‌کنند. در ارتباط هر مسلمان با دیگری، مهم نیست که او در عقیده یا مذهب خود پیرو کدام گروه است. آنچه مهم است آن است که هر یک از گروهها و فرقه‌ها و مذاهب نباید دیگری را کافر و خارج از دین بدانند. مسلمان کسی است که به سه اصل توحید، نبوت و معاد عقیده داشته باشد و ضروریات دین را انکار نکند و به آنها عمل نماید. این مطلب در بیانات حضرت رسول (ص) انعکاس یافته است. ایشان می‌فرماید: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَ صَلَّى صَلَاتَنَا وَ أَكَلَ ذَيْحَتَنَا فَذَاكَ الْمُسْلِمُ لَهُ مَا لِلْمُسْلِمِ وَعَلَيْهِ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ» یعنی هر کس شهادت دهد که خدا یکی است و به طرف قبله ما رو کند و مانند ما نماز بخواند و از گوشت ذبح شده ما بخورد او مسلمان است برای او است آنچه برای مسلمان است و علیه اوست آنچه علیه مسلمان است.

رؤسای مذاهب نیز در کنار اختلافهای فقهی و عقیدتی که با دیگران داشتند گروههای دیگر را کافر نمی‌شمردند. امام اعظم ابوحنیفه می‌فرمود: «لَا نُكْفِرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ» یعنی ما هیچ یک از اهل قبله را کافر نمی‌دانیم.

جهل

جهل و نادانی یکی از ریشه‌های اختلاف مسلمانان است. جهل مسلمانان نسبت به موقعیت خود و جهل نسبت به اعتقادات یکدیگر موجب پندارهای نادرست و دشمنی و تهمت به یکدیگر می‌گردد. برای پرهیز از این امر باید به نکاتی توجه کنیم، از جمله آنکه: برای بدست آوردن نظرات پیروان هر مذهب باید به کتابهای معتبر و علمای آنها مراجعه کرد و نباید شایعه‌ها، سخنان مردم و یا نحوه رفتار پیروان هر مذهب را معیار قرار داد. حتی برای بدست آوردن نظرات هر مذهب یا گروه اسلامی نمی‌توان به نظر یک یا چند نفر از عالمان آنها اکتفا کرد. چه بسا نظر یک عالم مذهبی با نویسنده در میان پیروان آن مذهب دارای طرفدارانی اندک باشد. در این موارد باید نظر اکثریت و اجماع دانشمندان را به دست آورد که این کار نیازمند تحقیق وسیع‌تری است.

همچنین نمی‌توان نحوه رفتار پیروان یک گروه را دلیل بر قبول یا رد آنان دانست. چه بسیارند کسانی که رفتاری بر خلاف گفته پیشوایان خود داشته باشند و رفتار تفرقه‌انگیز

آنان مورد تأیید پیشوایان آنان نباشد، همانطور که مسلمان، مساوی با اسلام نیست، رفتار پیرو یک مذهب یا گروه نمی‌تواند کاملاً عقاید آن گروه را نشان دهد.

ریشه برخی از اختلافات فقهی

اختلافهای فقهی به دلیل آنکه در اعمال پیروان مذاهب نشان داده می‌شود، بخش مهمی از اختلافهای مسلمانان را تشکیل می‌دهد، در این زمینه باید توجه داشت که ریشه این تفاوتها در اجتهاد و کوششی است که عالمان مذاهب برای به دست آوردن احکام از قرآن و سنت نبوی به عمل می‌آورند. آنها از راهی که درست می‌دانند خالصانه تلاش می‌کنند و هیچ قصد دیگری ندارند. در عین حال ممکن است ندانسته خطا و اشتباهاتی از آنان سرزند، در این موارد خداوند آنان را عقوبت نخواهد کرد و برای تلاشی که انجام داده‌اند به آنان پاداش خواهد داد.

اجتهاد که کوشش خالصانه برای دست‌یابی به حکم واقعی خداوند می‌باشد، عملی شایسته تحسین و احترام است. تفاوت اجتهادها نباید موجب بدبینی و بدگمانی و اتهام گردد. باید بدانیم که کوشش همه مجتهدان و بزرگان دین برای سربلندی و عزت اسلام بوده است.

بسیاری از اختلافهای فقهی در سنت‌ها و مستحبات است که اهمیتی به اندازه فرائض و واجبات ندارند و ترک آنها موجب عقوبت نیست. برخی از اعمال نیز نزد یک مذهب واجب و در مذهب دیگر سنت است، اما هیچ کدام از این اعمال به اصل دین لطمه نمی‌زند.

لقبها و صفات ناپسند

از جمله رفتار غلطی که در گذشته میان پیروان اسلام و حتی علمای مذهبی وجود داشته نامگذاریها و نسبت دادن لقبها و صفات ناپسند به دیگری است. این کار در افروختن آتش دشمنی و کینه و نفرت میان مسلمانان تأثیر زیادی داشته و دارد. برای نمونه در گذشته در میان مسلمانان گروهی بوده‌اند که به حضرت علی (ع) توهین می‌کرده‌اند و به آنها نواصب (جمع ناصبی) می‌گفتند در مقابل گروهی دیگر ایشان را در حد حضرت رسول یا خدا بالا می‌بردند. این گروه را غلاة (جمع غالی) می‌خواندند. از آن پس کلمه ناصبی یا غالی بدون

توجه به معنای آن در میان شیعه و سنی و در کتابها نسبت به یکدیگر تکرار شده است. باید دانست همانطور که عقیده نواصب ربطی به اکثریت اهل سنت ندارد عقیده غلاة هم ربطی به شیعیان ندارد. امروز باید از نسبت دادن این صفات و نامها به یکدیگر خودداری کرد و از هر گروه با همان نامی که مورد علاقه آنهاست نام برد و به بزرگان هر مذهبی احترام گذاشت. رد و بدل کردن لقبهای ناپسند، تحقیر کردن، مسخره کردن، توهین به دیگری راهی است که پایان آن جز انحطاط و بدبختی مسلمانان نخواهد بود و هیچ چیزی را تغییر نخواهد داد.

اجتهاد، تقلید

مشروعیت اجتهاد و فتویٰ، قضاوت و داوری

اجتهاد و فتویٰ و قضاوت و داوری همواره در طول تاریخ جزو ضروریات و لازمه زندگی جوامع مختلف انسانی بوده، وقتی که ما به قرآن و سنت رجوع کنیم درمی یابیم که در بسیاری از موارد به مسأله حکمیت و اجتهاد اشاره شده است از جمله: در آیه های ۷۸ و ۷۹ از سوره انبیاء خدای تعالی خطاب به پیامبر (ص) می فرماید: «به یاد بیاور حکمیت و اجتهاد داود و سلیمان (ع) را هنگامی که اجتهاد و قضاوت کردند درباره گله گوسفند قومی که شبانه داخل مزرعه ای شد و گله محصول آن مزرعه را خورد!» شایان ذکر است دو طرف دعوا به نزد حضرت داود (ع) رفتند. داود (ع) بر حسب اجتهاد خود به صاحب گله گفت: باید گله گوسفند را به عوض محصول از بین رفته به صاحب مزرعه بدهی. وقتی که آنها از محضر داود بیرون آمدند اتفاقاً با حضرت سلیمان برخورد کردند، صاحب گله جریان را برای سلیمان توضیح داد. سلیمان گفت: من راهی را به شما پیشنهاد می کنم که به صلاح هر دو طرف باشد. آنها به نزد داود برگشتند و چگونگی قضیه را به او گفتند، داود، سلیمان را احضار نمود و به او گفت: شما را به حق بنوت و ابوت (پدری و فرزندی) سوگند می دهم بگو آن راهی که به صلاح دو طرف است چیست؟ سلیمان گفت: رأی و اجتهاد من این است که صاحب گله گوسفندانش را برای مدتی در اختیار صاحب مزرعه قرار دهد تا از شیر و پشم و نوزادان آن استفاده کند و زمین و مزرعه را هم بکارد و از آن مراقبت کند تا مزرعه مانند اول سبز شود، سپس مزرعه را تحویل صاحبش داده و گوسفندان خود را از او تحویل گیرد. داود گفت: قضاوت خوب همین است که تو قضاوت کردی. باید دانست که

۱- خدای تعالی در آیه (۱۲) از سوره مریم درباره حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ

صَبِيًّا در کودکی او را از حکمت و داوری درست بهره مند ساختیم.

قضاوت داود و سلیمان به صورت رأی و اجتهاد در این موضوع صورت گرفته است نه به وسیله وحی و اگر قضاوت داود بوسیله وحی می بود تغییر آن امکان پذیر نبود، و این خود دلیل بر مشروعیت اجتهاد است. و علاوه بر آیاتی که دلالت بر مشروعیت اجتهاد و حکمت دارند احادیث فراوانی نیز در این زمینه وجود دارد از جمله: هنگامی که پیامبر (ص) معاذ بن جبل را به منظور والی و قاضی به یمن فرستاد و به او فرمود: چگونه قضاوت می کنی؟ معاذ گفت: مطابق حکم قرآن، پیامبر (ص) فرمود: اگر آن حکم در قرآن نبود چه کار می کنی؟ گفت: مطابق سنت رسول خدا (ص) قضاوت می کنم. سپس پیامبر (ص) فرمود: اگر آن حکم در سنت نبود چه کار خواهی کرد؟ معاذ گفت: به رأی خود اجتهاد می کنم (یعنی آن حکم را با احکامی که در قرآن و سنت است استنباط می نمایم) پیامبر (ص) فرمود: سپاس برای خدایی که موفق گردانید فرستاده رسول خدا را (معاذ). پس اجتهاد و قانونگذاری در هر دوره و زمانی از ضروریات جوامع بشری بوده و در تمام ادیان آسمانی مشروعیت داشته است. بنابراین مسأله اجتهاد و فتوا دادن از بهترین مسائل اسلامی است، و مجتهدین و مفتیان اسلام تا مسأله ای را به خوبی ندانسته باشند به صدور رأی و افتاء اقدام نمی نمایند.

یکی از دانشمندان و علمای اسلامی اندلس (به نام یوسف بن عبدالله) روایت نموده: مردی به حضور حضرت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق (رض) که یکی از تابعین و فقهای بزرگ شهر مدینه بود آمد، و راجع به موضوعی شرعی از او سؤال نمود. قاسم در جواب گفت: جواب سؤال را به خوبی نمی دانم، آن مرد گفت: به نزد هیچ کس نمی روم و نزد تو می مانم تا جواب سؤال را بدهی، قاسم گفت: به این ریش بلند من و مردمی که در اطرافم جمع شده اند نگاه مکن، به خدا سوگند جواب سؤال را به خوبی نمی دانم! یکی از بزرگان قریش در مجلس قاسم نشست و به حضرت قاسم گفت: ای فرزند برادرم! جواب او را بده، سوگند به خدا من در هیچ مجلسی تا به امروز شخصی عالمتر از شما را ندیده ام. قاسم فرمود: قسم به خدا چنانچه زبانم را قطع کنند در نزد من خوشتر است از این که سخنی درباره یک مسأله شرعی بگویم و حال آنکه آن را ندانم!

اجتهاد، مجتهد، تقلید، مقلد

اجتهاد در لغت به معنی جدیت و تلاش و کوشش است، اما در اصطلاح شرعی عبارت است از این که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و اطلاع و آگاهی کافی بر قرآن و سنت و دیگر ادله اصولی، احکام شرعی را استنباط و استخراج نماید، که چنین کسی را «مجتهد» می‌نامند. علما و دانشمندان اسلام گفته‌اند: شخص مجتهد باید بر پنج موضوع آگاهی و اطلاع داشته باشد.

۱- علم به کتاب‌الله (قرآن)، ۲- علم و آگاهی بر احادیث و سنت نبوی (ص)، ۳- آگاهی بر اقوال و گفتار علمای سلف اعم از اجماع (توافق) علما و اختلاف نظرشان، ۴- آگاهی بر علم لغت، ۵- آگاهی بر قیاس^۱ و شرایط آن. این توضیح لازم است که همین علما و دانشمندان گفته‌اند: آگاهی و علم مجتهد بر آیات و احادیثی که مربوط به احکام شرعی است کافی است و لزومی ندارد که مجتهد بر همه احادیث و آیات قرآنی که مربوط به احکام نیستند و جزو قصص و غیره می‌باشند اطلاع داشته باشد، و همچنین اطلاع او بر اقوال سلف درباره احکام و فتاوی و آگاهی بر لغاتی که مربوط به احکام در قرآن و سنت باشد کافی است.

شیخ الاسلام تقی‌الدین ابو عمرو (عثمان مشهور به ابن صلاح) در کتاب فتاوی خود توضیح داده است: اجتهاد دارای دو مرحله است، یکی اجتهاد مطلق، و دیگری اجتهاد مقید. اجتهاد مطلق عبارت است از این که شخص مجتهد بدون تقلید و پیروی از یکی از ائمه مذاهب، خود شخصاً با توجه به ادله فقهی و اصولی بر احکام شرعی آگاهی داشته و صاحب رأی باشد که چنین شخصی را «مجتهد مطلق» می‌گویند، مانند ائمه اربعه، و اجتهاد مقید آن است که مجتهد در مذهب یکی از ائمه فقه تبحر و آگاهی کامل داشته و به درجه‌ای در آن مذهب وارد باشد که اگر مسأله‌ای در آن مذهب با نص صریح از طرف همان امام صاحب مذهب حکمش مشخص نشده بود، مجتهد مقید بتواند طبق معیار و روال آن مذهب، خود شخصاً اجتهاد نموده و حکم شرعی صادر کند و در این صورت به چنین شخصی «مجتهد مقید» می‌گویند. عده‌ای دیگر از فقها به مجتهد مقید «مجتهد فی المذهب»

۱- قیاس دارای اقسام و شرایطی می‌باشد از قبیل: قیاس جلی، قیاس مساوی، قیاس خفی، که تعریف و شرایط هر یک از آنها در کتابهای اصول الفقه ذکر شده است، در صورت لزوم به مأخذ اصولی مراجعه شود.

می‌گویند، و به کسی که قوه استنباط احکام نداشته باشد و فقط بتواند در اقوال دیگران ترجیح بدهد «مجتهد فی الفتوی» گفته می‌شود. مجتهد فی الفتوی، هیچ‌گاه حق ندارد از نظریات و فتاوی‌های رئیس مذهب خود تجاوز کند، همان‌گونه که مجتهد مطلق نمی‌تواند در مقابل خصوص شرعی، اجتهاد به رأی کند، همچنین مجتهد مقید نیز نمی‌تواند در مقابل قواعد و فتاوی‌های امام مذهب خود اظهار نظر کند، زیرا مجبور به تبعیت و پیروی از امام مذهب خود می‌باشد.

هرکس نمی‌تواند خود شخصاً مجتهد باشد از این رو فقهای اسلام در فروع دین تقلید را جایز شمرده و گفته‌اند: افرادی که خود اهل نظر و استنباط نیستند باید در فروع دین و احکام از یک نفر که دارای شرایط اجتهاد است تقلید و پیروی کنند. پس از آشنایی با مفهوم اجتهاد اکنون با مفاهیم «تقلید» و «مقلد» آشنا می‌شویم. اصولاً کلمه «تقلید» در لغت به معنی پیروی و تبعیت است. و در اصطلاح فقها عبارت است از تبعیت و پیروی انسان در احکام و فروع دین از شخص مجتهد، و چنین شخصی را «مقلد» و عمل او را «تقلید» می‌نامند. همچنین دلایلی که مسائل شرعی به وسیله آن استنباط می‌گردد «دلایل فقهی» گفته می‌شود، مانند: قرآن، سنت، اجماع، قیاس، باید دانست که تقلید در اصول دین جایز نیست و هر شخص مکلفی باید به فراخور معلومات و بینشی که دارد از روی عقل و تفکر و جهان‌بینی خاص خود بر اصول و مبانی دینی تا حدی که برای او ممکن است آگاهی داشته باشد.

مکلف و احکام تکلیفی از دیدگاه فقهای شافعی

مکلف کسی است که بالغ و عاقل و قادر و مختار باشد. و چنین کسی موظف است که تکالیف دینی خود را انجام دهد. بنابراین کودک، دیوانه، و افراد مجبور به اعمال غیر حق و افراد ناتوان از قید تکلیف آزادند. مطابق فقه امام شافعی احکام تکلیفی یعنی کارهایی که شخص مکلف باید آن را رعایت کند و پنج نوع است که عبارتند از: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح.

و واجب: حکمی است که انجام دادن آن لازم است و ثواب و ترک آن عقاب دارد مانند نمازهای پنج‌گانه و روزه ماه رمضان.

مستحب: حکمی است که انجام دادن آن حتماً لازم نیست اما کاری پسندیده و موجب خشنودی خدا و رسول، و دارای اجر و پاداش اخرویست و در ترک آن مجازات و کیفری نیست، مانند: روزهٔ عرفهٔ عید قربان و دست‌گیری از فقرا و مستمندان.
حرام: کاری است که نباید انجام داد و انجام دادن آن عقاب دارد مانند: رباخواری، دزدی، قمار و دروغ.

مکروه: حکمی است که انجام آن عقاب ندارد اما انجام ندادن آن بهتر است مانند: نماز خواندن در حمام، خوردن و آشامیدن در حال راه رفتن.

مباح: حکمی است که انجام دادن و ندادن آن مساوی است مانند: ایستادن و نشستن؛ توضیح اینکه عبادات که قسم اول آن از فروع دین است خود شامل پنج نوع می‌باشد، که دو نوع از آنها عبادت بدنی خالص است که آن دو عبارتند از: نماز و روزه. و یکی مالی خالص است (زکات) و دو نوع دیگر از آنها هم عبادت بدنی و هم عبادت مالی است که عبارتند از: فریضهٔ حج و جهاد. این پنج نوع عبادت در اصطلاح به نام «خمسهٔ ضروریهٔ دین» مشهورند.

نماز کسوف و خسوف (گرفتگی خورشید و ماه)

نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) و نماز خسوف (ماه گرفتگی) نیز از سنتهای مؤکده است و پیامبر (ص) در این باره فرموده^۱: خورشید و ماه دو آیه یعنی دو علامت و نشانه از علامات و آیات الهی می‌باشند که به خاطر مرگ و زندگی هیچ کس گرفته نمی‌شوند، و هر گاه گرفتن خورشید و ماه را مشاهده کردید نماز بخوانید و دعا کنید تا خدای تعالی ناراحتی و بلاها را از شما برگرداند.

نماز کسوف و خسوف در صورت برطرف شدن آن قضا ندارد، این نمازها هر کدام دو رکعت است و در هر رکعت دو قیام و دو رکوع وجود دارد و طول دادن به هر دو لازم است، اما سجود آنها مختصر است، و پس از سلام دادن دو خطبه خوانده می‌شود. نماز گرفتگی

۱- روایت است که در هنگام فوت یکی از پسران پیامبر (ص) اتفاقاً خورشید گرفته شد و مسلمانان گفتند

به خاطر این واقعه خورشید گرفته شده است، پیامبر خدا (ص) جریان را شنید و با گفتن این حدیث آنان را از اینگونه تفکر اشتباه به درآورد.

آفتاب را به صدای آهسته و نمازِ گرفتگی ماه را با صدای بلند باید خواند.

نماز کسوف در فقه حنفی

حنفیه معتقدند: نماز کسوف با دو رکوع و دو قیام صحیح نیست و باید با یک رکوع و یک قیام ادا شود مانند نماز نوافل، و در نزد آنها اقل نماز کسوف دو رکعت است اما نماز گزار می تواند چهار رکعت یا بیشتر بخواند، بهتر آن است که چهار رکعت را خوانده با یک سلام یا دو سلام به آن خاتمه دهد.

نماز استسقاء (نماز باران)

نماز و دعا و التماس و استغاثه به پیشگاه پروردگار در هنگام نیازمندی به آب و نیامدن باران سنت مؤکده است. و این امر پیش از اسلام هم سابقه داشته است، چنانکه در آیه های ۱۰ و ۱۱ سوره نوح^۱ به آن اشاره شده و حضرت نوح به مردم گفته است: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید. همانا او بخشنده و آمرزنده است تا آسمان را به باران بی دری بر شما بگمارد.

روایت شده که زمانی اهالی مکه با قحطی و خشکسالی مواجه شدند و به نزد ابوطالب رفتند و به او گفتند: بیابانها بر اثر نیامدن باران خشکیده، زن و بچه هایمان با قحطی و ناراحتی مواجه شده اند، با ما بیا و دعای باران را بر ایمان بخوان. ابوطالب برادرزاده کوچک و خردسال خود (محمد (ص)) را به همراه برد و در حالی که محمد خردسال را وسیله و شفیع در نزد پروردگار قرار داده و به دیوار خانه کعبه تکیه زده بود به دعا و نیایش پرداخت و مدت زیادی نگذشت که ابرها بر روی آسمان پدیدار شدند و شروع به باریدن کردند و از فیض و برکت الهی کوهها و بیابانها از آب انباشته گردیدند و بدین گونه اهل مکه از قحطی و کم آبی نجات یافتند. به عقیده فقهای شافعی باید نماز باران به امامت والی و حاکم مسلمانان یا نایب او صورت پذیرد و چنانچه والی یا نایب حکومت نبودند افرادی که ذی نفوذ هستند باید امامت را انجام دهند. و در ادای نماز باران این امور مستحب است: پیش از

۱- فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً. آیه (۱۰ و ۱۱) از سوره نوح

نماز امام و مأمومین خود را به توبه و انابت و صدقه و احسان، ظلم نکردن، آشتی با دشمنان موظف دارند، سه روز روزه بگیرند، در روز چهارم با زبان روزه آنان به بیرون شهر رفته و با لباسهای مندرس و کهنه بدون آرایش و در کمال ذلت و خواری و در حال تضرع و التماس مانند نماز عید دو رکعت نماز به جا بیاورند که بعد از ادای نماز دو خطبه به وسیله امام خوانده می شود. و در پایان امام دعای مخصوص باران را قرائت می کند و پس از ادای مراسم به شهر یا روستا برمی گردند.

امر به معروف و نهی از منکر و پاره‌ای از معاصی

یکی از جلوه‌های درخشان معارف اجتماعی اسلام دستور «امر به معروف» و «نهی از منکر» است. «معروف» یعنی کار نیک و پسندیده و «منکر» به معنی کار زشت و ناروا می‌باشد. اسلام به ما آموخته است که در جامعه سرنوشت هر مسلمان با مسلمانان دیگر ارتباط دارد و پیامبر اکرم (ص) فرموده است: **الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا**. مؤمنین مانند یک بنا و ساختمان هستند که هر قسمت از ساختمان قسمت‌های دیگر را استحکام بخشیده و همدیگر را نگاه می‌دارند. امر به معروف و نهی از منکر به‌عنوان یک عبادت بر مسلمانان واجب است، خدای تعالی در آیه ۱۰۴ از سوره آل عمران می‌فرماید:

باید در میان شما مسلمانان جماعتی باشند که مردم را به انجام کارهای نیک دعوت کنند و آنها را از ارتکاب کارهای زشت و ناپسند باز دارند.
بس هرکس تا جایی که فهم و قدرت داشته باشد باید از نصیحت و راهنمایی دیگران به راه راست دریغ نکند و از کردار ناهنجار و رفتار زشت و معصیت‌آمیز جلوگیری نماید.
امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد:

- ۱- با شخص معصیت کار طوری عمل شود که بفهمد به خاطر ارتکاب معصیت با او چنین عملی شده است، مثل این که از او روی برگردانند یا با او ترک مراوده نمایند.
- ۲- به‌طور مستقیم او را امر یا نهی کنند، چنانچه با موعظه و نصیحت معصیت کار ترک معصیت کند لازم است به آن اکتفا نمود.
- ۳- در بعضی موارد در صورت توانایی باید به زور توسل جست، البته به قدر لزوم.

۴- گاهی امر به معروف و نهی از منکر حرام است و آن در صورتی است که از گفتن

و راهنمایی او فساد و ضرری بزرگتر به بار آید.

۵- در هنگام امر به معروف و نهی از منکر مرتکب گناهی مانند: دروغ، توهین و تحقیر شخص نشود، و قصدش تنها برای رضای خدا باشد.

اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

چنانچه ما خود را نسبت به اعمال دیگران مسئول بدانیم و باور کنیم که در قیامت ما را به علت سکوت در برابر اعمال زشت دیگران مؤاخذه و مجازات خواهند کرد، آیا باز هم نسبت به آنچه در پیرامون ما اتفاق می افتد بی اعتنا خواهیم بود؟ اگر یک یا چند نفر مجرم از هر طبقه و در هر مقام بفهمند و بدانند که افراد جامعه در برابر خلافکاریهای آنان ساکت نخواهند نشست و آنان را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر مورد بازخواست و مجازاتهای لازم قرار می دهند باز هم به خلافکاریها و اعمال ناشایست ادامه خواهند داد؟ آیا جامعه ای که در برابر زشتیها و معاصی و نابرابریها بی تفاوت باشد می تواند به حیات خود ادامه دهد؟ باید توجه داشت کسی که دیگران را ارشاد و نصیحت می نماید باید خود اهل عمل باشد. قرآن مجید در آیه ۴۴ از سوره بقره می فرماید: *أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ* آیا دیگران را به نیکی امر می کنید در حالی که خود را فراموش می کنید؟ اگر انسان خود معصیت کار و زشت کردار باشد نمی تواند دیگران را از کارهای زشت باز دارد، سعدی گفته است: باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار؟

باری! گذشته از این که هر کس در حدّ توان خود باید بکوشد تا اخلاق و رفتار خود را با قواعد و مقررات مذهبی و اوامر و نواهی الهی تطبیق دهد، لازم است سعی کند که این رویه را در اجتماع خود تا جایی که برای وی مقدور است تعمیم دهد، زیرا سعادت هر جامعه دینی بستگی به سعادت افراد آن جامعه دارد، زیرا زندگی انسانها به همدیگر گره خورده است. پیامبر خدا (ص) فرموده است: *كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ*. هر یک از شما صورت چوپانی دارید، و هر چوپانی مسئول رعیت خود می باشد، به عبارت دیگر، انسان در جامعه مسئول خانواده و اجتماع خود است. اگر مردم در برابر پلیدیها و مفسد اجتماعی و خلافکاریهای عناصر بدکار و نافرمان دست روی دست بگذارند، و بگویند: بد بودن دیگران به ما ارتباطی ندارد، چیزی نمی گذرد که مفسد اخلاقی و اجتماعی و دینی دیگران چنان

گرداب مهلکی پدید می‌آورد که آن عده افراد شریف و درستکار هم در میان آن غرق می‌شوند. دین اسلام دین اجتماع است، و بهترین راه برای تأمین سعادت اجتماعی بستگی به تعلیم و تربیت صحیح و همگانی، و پیروی از دستورات الهی و جدیت و تلاش در گسترش امر به معروف و نهی از منکر دارد، زیرا راهنمایی و تبلیغ در اصلاح جامعه چنانچه توأم با یک نوع صداقت و آگاهی باشد بسیار مؤثر واقع می‌شود. باید از خشونت‌های بی‌جا پرهیز نمود چرا که اسلام دین جذب و کشش است، نه دین انزجار و بیزاری.

برای آشنایی بیشتر با امر به معروف و نهی از منکر در این جا تعدادی از معاصی که باید از انجام آنها خودداری کرد و در صورت مشاهده ارتکاب آنها باید به این وظیفه دینی عمل کرد ذکر می‌گردد:

معاصی کبیره و صغیره

معاصی جمع معصیت و به معنی گناه و نافرمانی و سرپیچی از اوامر و نواهی خدا و رسول است و بر دو قسم است: معاصی صغیره و معاصی کبیره. معاصی صغیره عبارت است از گناهان کوچک که در صورت تکرار به منزله گناه کبیره است، از قبیل گوش دادن به غیبت دیگران، قهر و ترک نمودن گفتگو با مسلمانان بیش از سه روز.

معاصی کبیره، یعنی گناهان بزرگ و اعمالی که مخالف ایمان و وجدان باشد و ارتکاب آن موجب مجازات در دنیا و آخرت یا فقط آخرت می‌گردد. گناه و معصیت به هر شکلی صورت گیرد موجب عذاب است، مخصوصاً گناهان کبیره. بنابراین شخص مسلمان باید سعی کند هر چه بیشتر از گناه پرهیزد. خدای تعالی در سوره نساء آیه ۳۱ می‌فرماید: *اِنَّ تَجْتَنِبُواْ كَبائرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ*. یعنی اگر از گناهان کبیره دوری جوید از سر تقصیرهای جزئی شما می‌گذریم.

البته منظور این نیست که انسان تنها باید از گناهان کبیره دوری جوید، بلکه منظور از این آیه بیان رحم و کرم الهی بر بندگانش می‌باشد و ارتکاب گناه، چه صغیره و چه کبیره، زشت و ناروا و موجب عقاب و مجازات است. گناهان کبیره گناهی است که مجازاتش بسیار سخت‌تر از گناهان صغیره است از قبیل: قتل (آدم‌کشی)، انتحار (خودکشی)، ظلم و ستمگری، کم‌فروشی، خودخواهی، سخن‌چینی، غیبت، تهمت، دزدی، راهزنی، ترک

واجبات، رباخواری، شرابخواری. اکنون به توضیح برخی از گناهان کبیره و مجازاتهای شرعی آنها می‌پردازیم :

غیبت

غیبت عبارت است از اینکه انسان دور از چشم مؤمنی با گفتار و کردارش عیب و نقص او را برملا سازد. خیلی از افراد هستند که حاضر نیستند بسیاری از محرمات را مرتکب شوند ولی وقتی که با دوستان در مجلسی مشغول صحبت می‌شوند شروع به غیبت می‌کنند و آبروی آشنایان خود را می‌برند و آن را جزو گناهان به حساب نمی‌آورند.

شکی نیست که غیبت از گناهی است که نه تنها آثار شخصی که آثار اجتماعی شومی دارد و موجب می‌شود که افراد جامعه نسبت به یکدیگر بدبین بوده و سوءظن داشته باشند. قرآن کریم شدیداً غیبت کردن را نکوهش می‌کند و می‌فرماید: هیچ یک از شما از دیگران غیبت نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت مردار برادر خود را بخورد؟ همه شما از این کار کراهت دارید (پس بدانید که غیبت کردن مانند خوردن گوشت مرده برادر دینی است، از آن سخت بپرهیزید).

در روایات بسیاری که از حضرت رسول(ص) به دست ما رسیده استفاده می‌شود که غیبت و هتک آبروی مسلمان بدتر از رباخواری است.

— غیبت موجب از بین رفتن اعمال نیک و خوب می‌گردد و مانع قبولی اعمال در قیامت می‌شود.

— غیبت دین انسان را از بین می‌برد.

— غیبت‌کننده از بهشت محروم است.

باید دانست که غیبت فقط با زبان نیست بلکه از هر راهی که انسان عیب و نقص دیگری را بفهماند مانند نوشتن — اشاره — کنایه — تقلید در راه رفتن و حرکات، غیبت و حرام است. همچنین باید توجه داشت همانگونه که غیبت کردن حرام است، گوش فرادادن به آن نیز گناه و حرام است.

از خداوند متعال می‌خواهیم که همه ما را از ارتکاب این گناه بزرگ حفظ نماید.

بهتان

بهتان عملی بدتر از غیبت است و آن نسبت دادن عیب و لغزشی است به شخصی با ایمان، به دروغ و افتراء. روشن است که غیبت و بهتان، از بین بردن آبرو و احترام مؤمن و آزار اوست که ستم بزرگی محسوب می‌شود و از نظر اشخاص عاقل شرافتمند بدتر از ستم مالی است زیرا مردم حاضرند مال را در راه حفظ آبروی خود صرف کنند. قرآن کریم در آیه ۱۲ سوره نساء می‌فرماید:

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ فُقْدًا احْتَمَلُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی هر کس لغزش و گناهی را فراهم آورد و سپس آن را به گردن دیگری بیاندازد، زیر بار بهتان و گناهی آشکار رفته است.

ناسزاگویی و جنگ با مسلمان

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ» یعنی ناسزاگویی به مسلمان فسق و گناه است و جنگ با او کفر است.^۱ منظور از کلمه کفر در این گونه موارد به معنای خروج از اسلام نیست بلکه تنها به اهمیت گناه و بزرگی آن اشاره دارد.

جنگ با مؤمن و غیبت کردن او در موارد استثنایی جایز است. مانند جنگیدن گروهی از مسلمانان که آغاز به جنگ با گروهی دیگر نموده باشند. در این موارد به گروه ستمگر «باغی» می‌گویند. همچنین غیبت کردن مظلوم از ظالم نزد قاضی شرعی، برای اثبات حق خود جایز است.

دروغ

از حضرت رسول نقل شده است که فرمودند: سه چیز نشانه منافق است: اینکه هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، در وعده خلاف می‌کند و در امانت مرتکب خیانت می‌گردد (بخاری - کتاب الایمان - باب علامة المنافق).

۱- صحیح بخاری - کتاب الادب - باب ماینهی عن السباب واللعن

این گناه در قرآن کریم نیز موجب عذاب الهی دانسته شده و نزد همهٔ انسانها نکوهش شده است البته در مواردی چند دروغ جایز است از جمله برای اصلاح در میان مردم و هنگام ترس از ظالم.

ظلم

خداوند در آیهٔ ۴۳ سورهٔ ابراهیم می‌فرماید: ستمکاران هرگز گمان نکنند که خداوند از اعمال آنها غافل است البته خداوند، آنان را تا روز قیامت که چشمها از شدت عذاب خیره شده و ستمکاران از شرم سر خود را پایین می‌گیرند، مهلت خواهد داد. ظلم و ستم از بزرگترین گناهان است و دفاع از خود در برابر ظلم نیز یکی از وظایف اسلامی است.

شرکت نکردن در نماز جمعه بدون عذر

امام مسلم و سایرین از رسول الله (ص) روایت کردند، درباره کسانی که از شرکت در نماز جمعه خودداری می‌ورزند: «بسیار مایل هستم که کسی را حکم کنم تا اقامه نماز کند و خودم به سراغ کسانی بروم که از شرکت در نماز جمعه خودداری می‌کنند و خانه‌هایشان را بر سرشان فروریزم».

عمل نکردن به علم

امام مسلم و سایرین از رسول الله (ص) روایت کردند که می‌فرمود: بارالها: «از علمی که نفع نداشته باشد یعنی از علمی که همراه با عمل نباشد، از قلبی که از معصیت الله خائف نباشد، از نفسی که حریص و طماع باشد، هر چه به آن برسد قانع نشود و از دعایی که پذیرفته نشود، به پناه تو می‌آیم و پناه تو را می‌جوییم».

الحاد و قتل و خونریزی در حرم مکه یا انجام گناه

قرآن می‌گوید: «وَمَنْ يَرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ وَبِظَلْمٍ نُذِقُهُ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ» یعنی هر که در محدوده حرم قصد الحاد و خونریزی کند او را به عذابی دردناک مبتلا خواهیم کرد.

مشابه نمودن خود با جنس مخالف در لباس و سایر اعمال

بخاری از ابن عباس روایت می‌کند: «رسول الله فرمودند خداوند مردانی که خود را در لباس و سر و صورت مانند زنان درمی‌آورند یا زنانی را که خود را مانند مردان درمی‌آورند لعن و نفرین کرده است».

خوردن مال دیگران از راه باطل

خداوند می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» ای مؤمنان اموال یکدیگر را به صورت باطل (قمار، دزدی، خیانت و گواهی دروغین) حیف و میل نکنید.

اذیت و آزار رساندن به همسایه اگر چه کافر باشد

آزار رسانیدن به همسایه مانند نگاه کردن به همسر، خواهر، مادر و دخترانش، نگاه کبیره و حرام است. بخاری و مسلم از رسول الله چنین روایت کرده‌اند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ» یعنی هر که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، همسایه‌اش را مورد آزار و اذیت قرار ندهد.

خوردن مال یتیم

خداوند در آیه ۱۰ سوره نساء می‌فرماید «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا» همانا کسانی که اموال یتیمان را حیف و میل می‌کنند، آتش در شکم خود می‌ریزند و در آینده نزدیکی وارد دوزخ خواهند شد. قتاده می‌گوید: این آیه درباره شخصی از قبیله غطفان که سرپرست اموال برادرزاده صغیر و یتیم خود بود و آن را حیف و میل می‌کرد، نازل شده است.

تأخیر در پرداخت بدهی‌ها در صورت توان

بخاری و مسلم از ابوهریره (رض) روایت کرده‌اند که رسول الله (ص) فرمود: «مَطْلٌ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ» یعنی تأخیر کردن در پرداخت بدهی‌ها برای کسی که توان پرداخت را دارد

ظلم و ستم است.

قرض گرفتن به نیت نپرداختن

امام بخاری روایت کرده است «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ إِتْلَافَهَا أَتَلَفَهُ اللَّهُ» هر کس مال مردم را به قصد اتلاف بگیرد خداوند او را تلف خواهد کرد. در روایتی دیگر آمده است: هر که وامی را به نیت عدم پرداخت دریافت کند، خداوند روز قیامت به او خواهد گفت: گمان کردی که من حق بنده ام را از تو نمی گیرم و بعد اعمال نیکش در ترازوی اعمال طلب کارش انداخته می شود.

مکر و فریب کاری

خداوند در آیه ۴۳ سوره فاطر می فرماید: «وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» آفت، ضرر و زیان مکر بد و فریب کاری دامن گیر خود مکار می شود. و در حدیث آمده است رسول الله (ص) فرمودند «مَنْ عَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَالْمَكْرُ وَالْخُدَاعُ فِي النَّارِ» - (ابوداود) کسی که در صدد فریب دادن است از گروه ما نیست. مکر و فریب کاری، مکار و فریب کار را به دوزخ خواهد برد.

قساوت قلب و رابطه آن با ارتکاب معاصی

انسان علاوه بر کالبد جسمی دارای روح و روانی است که حیات او در گرو وجود آن است همچنانکه بدن انسان در اثر عوامل گوناگون مخرب دچار بیماری یا نقص می گردد روح و روان آدمی نیز بواسطه کج رویهای او سلامت خود را از دست می دهد. دل آدمی در حال سلامت از لطافت و رقت خاصی برخوردار است و از همه آلودگیها و زشتیها پاک می باشد. دل مؤمن جایگاه ایمان، محبت، خوف، رجاء، رضا و مانند آن است اما هنگامی که انسان مرتکب خطا و گناه می شود سلامت دل او به مخاطره می افتد و اگر توبه و جبران نکند رفته رفته سلامت و لطافت اولیه را از دست می دهد و دل به نارساییها و بیماریهای گوناگون مبتلا می گردد.

همان گونه که هرگاه بدن دچار بیماری می شود انسان درد و رنج دارد و زندگی بر او

سخت و ناگوار می‌گردد دل نیز هرگاه بیمار شود علاوه بر دردهای طاقت‌فرسای پس از مرگ در همین زندگی دنیا هم گرفتار رنجهای روحی جانکاهی می‌شود که زندگی بر او بسی سخت و ناگوار می‌شود.

یکی از بیماریهای دل که خود مایه بیماریهای قلبی بسیاری بشمار می‌رود، قساوت قلب است. انسان هر بار که دست به سوی معصیتی دراز می‌کند از لطافت روحی و رقت قلبی او کاسته می‌شود و در اثر تکرار گناه بتدریج خشونت روحی و سخت دلی جای آن را می‌گیرد. وقتی انسان گرفتار قساوت قلب می‌گردد بسیاری از مواهب فطری معنوی را از دست می‌دهد به طوری که نه از ناراحتی دیگران متأثر می‌شود و نه دلش در مهر کسی می‌تپد، نه رغبتی به راز و نیاز با خدا و نه شوقی به عبادت او در خود احساس می‌کند. ریشه کمالاتی چون دلسوزی، همدردی، مهر، عطف و تضرع در پیشگاه حق و... در درون او می‌خشکد.

اسباب قساوت قلب

عوامل بسیاری سبب قساوت دل انسان می‌گردد که به برخی از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱- گناه: سبب اصلی قساوت قلب گناه است. گناه از هر قبیل که باشد خواه ارتکاب فعل حرامی باشد خواه به دل گرفتن کینه مؤمنی یا راه دادن هرگونه نیت ناروایی در دل سبب قساوت قلب می‌گردد.

۲- آرزوهای دراز: آرزوهای شهوانی و خواهشهای شیطانی دل انسان را تیره و تار و سخت می‌گرداند و در زمینه روحی و معنوی آثار سوء برجای می‌گذارد و او را از اندیشه برای سرنوشت ابدی خود بازمی‌دارد و مجال واقع‌بینی را از او می‌ستاند.

۳- غفلت: غفلت به معنی ناآگاهی و بی‌توجهی و فراموشی است و در اینجا منظور غفلت از یاد خدا است. چنانچه حالت غفلت استمرار یابد دل انسان دچار قساوت می‌گردد. یادآوری - روز حساب و یاد مرگ همچنان که در کوتاه کردن دست آرزوهای دراز سلاح برنده‌ای بشمار می‌رود پرده غفلت را نیز می‌درد.

۴- پرگویی: تردیدی نیست که سخن حرام مانند دروغ، غیبت، افتراء و... موجب

قساوت قلب می‌گردد؛ اما سخن مباح نیز اگر زیاد گفته شود مکروه است و سبب تیرگی و قساوت دل انسان می‌شود.

۵- پرخوری: یکی دیگر از اسباب قساوت دل زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن است.

۶- پر خوابی: بطور طبیعی هر فردی به خواب و استراحت نیاز دارد و برای رفع خستگی و ایجاد آمادگی برای کار و فعالیت لازم است در شبانه‌روز ساعاتی را به این امر اختصاص دهد. بهترین زمان برای خواب، نیمه اول شب می‌باشد و در روایات به زود خوابیدن و زود بیدار شدن سفارش شده است اما به شدت از خواب صبحگاهی و پر خوابی نهی شده است پر خوابی و هرگونه راحت‌طلبی و رفاه‌زدگی سبب پژمردگی روح و سختی دل می‌گردد.

۷- ثروتمندی: کسی که تمام هم و تلاش او صرف جمع‌آوری مال و بدست آوردن ثروت باشد دیگر در مقام تحصیل ایمان و عمل صالح نخواهد بود و از اندیشه برای اندوختن توشه اخروی باز خواهد ماند. علاقه به مال سبب می‌شود که او از پرداخت حقوق مال خود شانه خالی کند. رفته‌رفته همچنان که حبّ مادیات در دل او جای می‌گیرد رقت و لطافت از آن رخت بر می‌بندد و دلش را قساوت می‌گیرد. البته ثروتمندی اگر همراه با سخاوت و انفاق باشد و از یک دست بگیرد و با دست دیگر در راه خدا بدهد نه تنها مذموم نیست بلکه ممدوح و پسندیده است.

جهاد - روزه

جهاد و دفاع

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ، تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را دلالت و راهنمایی کنم بر تجارتی که شما را نجات می‌دهد از عذاب دردناک، (و آن تجارت این است که) ایمان بیاورید به خدا و رسول او و جهاد کنید در راه خدا با مالها و جان‌هایتان».

خدای تعالی برای اهل ایمان که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند و با دشمنان بجنگند دو بهره را ذکر کرده است: یکی پیروزی بر کفار و دشمنان و یاری پروردگار چنانکه این وعده برای مسلمین صدر اسلام با فتح مکه حاصل شد، و دیگر نجات از عذاب دردناک دوزخ و برخورداری از نعمتهای بهشت. باید دانست که جهاد عبارت است از نبرد در راه خدا برای پیشبرد و توسعه دین و حفظ استقلال ممالک اسلامی. نبرد در راه اسلام دو گونه است: یکی این که برای دعوت دیگران به قبول دین اسلام انجام می‌گیرد و حمله از طرف مسلمانان شروع می‌شود. دیگر آن که دشمنان دین به کشور اسلامی حمله می‌کنند که در این صورت مسلمانان باید آنان را سرکوب نموده از خاک و سرزمین و مذهب و ناموس خود دفاع نمایند. قسمت اول که به نام «جهاد» خوانده می‌شود فرض کفایه است. و قسمت دوم که «دفاع» نام دارد فرض عین است و بر همه کس واجب است که در جنگ شرکت کنند و به دفاع بپردازند. قرآن مجید به مسأله جهاد و دفاع بسیار اهمیت داده و تأکید فرموده است.

فرار از صف جهاد در هنگام روبه‌رو شدن با دشمن حرام است، اگر چه شخص هم یقین داشته باشد که کشته می‌شود، آموختن فنون جنگ و تعلیمات نظامی، فراهم کردن

اسلحه و مهمات جنگی و آنچه مورد احتیاج است بر دولت و مردم لازم است تا در نتیجه فراهم بودن ساز و برگ جنگی و سپاهیان ورزیده و دلاور و آشنا به فنون نظامی و با به کار گرفتن هرگونه سلاحی بتوان در برابر دشمن مقاومت نمود تا بدین وسیله سیادت و استقلال کشورهای اسلامی محفوظ بماند.

احکام جهاد

جهاد دارای احکام و شرایطی است :

- ۱- جهاد بر اشخاص نابینا، بیمار، معلول، لنگ و امثال آنان واجب نیست.
- ۲- کافری که پس از اسارت، مسلمان شود خون او محترم است و کشتن وی جایز نیست. در مسلمان شدن کافر فرزندانش نیز تابع وی خواهند بود، ولی همسرش تابع او نیست، به دلیل آنکه استقلال وجود دارد. به همین سبب زنی که شوهرش مسلمان شود و خود او بر کفر باقی بماند به محض این که اسیر شد نکاح او قطع خواهد شد.
- ۳- اموالی که در جنگ با کفار نصیب مسلمانان می شود از طریق سرانه و جزیه بدست می آید و مطابق احکامی که در مبحث «فِیء و غنیمه» ذکر شده است به آن عمل می نمایند.

اهمیت جهاد و دفاع در زندگی فردی و اجتماعی

آسایش و آزادی هر فرد به آسایش عمومی و امنیت اجتماعی بستگی دارد. هرگاه جامعه‌ای دچار تزلزل زندگی و دستخوش آشوب و ناامنی باشد، افراد آن جامعه نیز گرفتار پریشانی و بی‌سرو سامانی خواهند گردید. آسایش و آزادی هر فرد و هر خانواده بستگی تام به عزت و عظمت کشور و جامعه او دارد، و هرگاه کشوری دارای امنیت و استقلال باشد افراد آن هم مشمول نعمت آسایش و آزادی خواهند بود، ملتی که پای‌بند حفظ استقلال کشور خود بوده و به سربلندی و ارجمندی خود علاقه داشته باشد، همیشه خود را برای مقابله با دشمن و مبارزه با زورگویان و استعمارگران آماده می‌کند. وقتی که دشمن در یک قوم سستی و رخوت مشاهده کند، خود را برای هرگونه تعرض و تجاوز آماده می‌سازد، و نسبت به آب و خاک و آبرو و ناموس آن قوم دست تعدی دراز می‌کند، جهاد، شهامت و

شجاعت را در وجود افراد افزایش می‌دهد و مردم را چنان بار می‌آورد که در برابر حملات و تهاجم دشمن و مصائب روزگار مانند کوه از خود استقامت نشان دهند.

کسانی که در برابر تعرض دشمن و متجاوزین حاضر به دفاع نباشند در حقیقت آبروی خود را فدای ترس و بی‌غیرتی می‌کنند و به سربلندی و عزت خود و استقلال کشورشان علاقه‌ای ندارند، و به ذلت و زبونی تن در می‌دهند.

فِیءٌ وَ غَنِیمَةٌ

فیء، عبارت است از مالی که مسلمانان بدون جنگ و خونریزی از کفار دریافت می‌کنند. کسی که از دین اسلام برگشته باشد (مُرتد) پس از مرگ آنچه مال و ثروت داشته باشد جزء «فیء» محسوب می‌شود. باید دانست که کفار دوگونه هستند: یکی کافر حربی (در حال جنگ)، و دیگر کافر ذمی که در قلمرو دولت اسلامی و تحت نفوذ و مقررات اسلام زندگی می‌کند.

«غنیمه» عبارت است از آنچه که در نتیجه جنگ و جهاد از کفار حربی به دست می‌آید، اما آنچه به صورت سرانه یا مالیات از کفار ذمی به دست می‌آورند «جزیه» نامیده می‌شود که مصرف آن مانند مصرف زکات است. غنیمه نیز مانند فیء پس از پرداخت اجرت حمل و نقل به پنج قسمت تقسیم می‌شود، یک سهم از آن را تحت عنوان (خمس) کنار می‌گذارند، و چهار سهم دیگر را در بین جنگجویانی که در میدان کارزار حضور داشته‌اند، با شرایط خاصی که شرع تعیین نموده تقسیم می‌کنند.

روزه

روزه عبارت از آن است که شخص از خوردن و آشامیدن و سایر مفطرات، از طلوع فجر تا غروب آفتاب به قصد قربت خداوند خودداری (امساک) نماید.

روزه بر سه نوع است:

۱- روزه فرض عین، که انجام آن بر همه اشخاص مکلف واجب است مانند روزه ماه مبارک رمضان، روزه‌ای که به سبب نذر بر انسان واجب می‌شود و روزه‌ای که به عنوان کفاره بر انسان واجب می‌شود.

۲- روزه مستحب، مانند روزه شش روز اول ماه شوال، روزه گرفتن در روز عرفه، روزه در روزهای دوشنبه و پنجشنبه.

۳- روزه حرام، مانند روزه گرفتن در روزهای عید رمضان و قربان و سه روز ایام التشریق، روزه یوم الشک (روزی که انسان شک داشته باشد رمضان است یا خیر).

آثار فردی و اجتماعی روزه

روزه یک سال و نیم پس از هجرت در مدینه منوره بر مسلمانان فرض شد. دلیل فرضیت روزه ماه مبارک رمضان، کتاب، سنت و اجماع است. خدای تعالی در آیه ۱۳۸ سوره بقره می فرماید :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شد، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند واجب شد، باشد تا تقوا پیشه گیرید.

این عبادت از برترین عبادت‌های اسلام است و اثرات فراوانی در سازندگی فرد و تربیت اجتماع دارد. روزه باعث کسب معنویت، بخشش گناهان، دریافت پاداش الهی و رحمت خداوند در زندگی و آخرت فرد می‌گردد. اثرات اجتماعی روزه نیز فراوان است: روزه باعث همدردی توانگران با تهیدستان و ایجاد انگیزه در آنان برای انفاق و بهبود وضع در ماندگان می‌گردد. روزه به انسان مسلمان درس صبر و تحمل مشکلات و اطاعت و فرمانبرداری از خدا می‌دهد و او را برای مهار نفس و استقامت در راه ایمان کمک می‌کند. انسانهای روزه‌دار در ماه مبارک رمضان با انفاق و دعوت یکدیگر و مشارکت در انجام اعمال معنوی، خود را از یک خانواده می‌بینند و احساس وحدت و محبت و همدلی میان آنان فزونی می‌یابد.

برخی از آداب و سنت‌های روزه

۱- روزه‌دار باید قلب و زبان خود را از پلیدیها حفظ کند و با دیگران مهربان و در انجام کارهای خیر کوشا باشد.

۲- روزه‌دار باید چشم و گوش و زبان و حواس خود را از حرام حفظ کند.

۳- از کارهای بیهوده، جدال در راه غیرخدا و ولگردی خودداری نماید و بیشتر وقت خود را به کسب معنویت و تلاوت قرآن اختصاص دهد.

۴- به دیگران در کارهای خیر، یاری رساند و به تهیدستان و گرسنگان انفاق کند.

۵- از گناهانی چون غیبت، سخن چینی، دروغ، تهمت، طعنه، فحش و ناسزاگویی به شدت پرهیز کند و به حقوق مردم تجاوز نکند.

۶- سحری را در آخر وقت بخورد تا برای عبادت پروردگار و انجام اعمال خیر قوی گردد و افطار را اول وقت میل نماید تا به سنت عمل نماید و بدن خود را صحیح و سالم نگاه دارد.

راه ثابت شدن ماه رمضان

مطابق نظریات فقهای شافعی فرا رسیدن ماه رمضان با دو چیز ثابت می‌شود. یکی رؤیت هلال ماه رمضان، دوم تکمیل شدن سی روز از ماه شعبان. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: هنگامی که هلال ماه رمضان را دیدید روزه بگیرید، و وقتی که هلال شوال را دیدید روزه را بشکنید و اگر هوا ابری و مه‌آلود بود سی روز ماه شعبان را کامل کنید.

از نظر شرعی برای اثبات فرا رسیدن ماه رمضان، گفتار و نظریات منجمین و ستاره‌شناسان جز برای خود و افرادی که به گفته‌هایشان اعتماد دارند، برای دیگران قابل اعتماد نیست و فقط خود و افراد معتقد به نظریات آنها می‌توانند روزه بگیرند، چون که شارع مقدس، قانونی کلی و بدون تغییر را برای همیشه و برای هر زمانی معین فرموده و آن قانون همان رؤیت هلال با تکمیل سی روز ماه شعبان است و این خود ملاک و معیاری است که بسیار مطمئن و معتبر است. در فقه شافعی برای رؤیت هلال، شهادت یک نفر گرچه عدالتش روشن نباشد کافی است.

ارکان روزه و نیت آن به نظر فقهای شافعی

فقهای شافعی برای روزه سه رکن را در نظر گرفته‌اند: نیت، امساک، صائم، و همچنین معتقدند که شروط روزه بر دو قسم است: یکی شروط وجوب روزه که عبارتند از: بلوغ، اسلام، عقل، قدرت و توانایی و دیگری شروط صحّت روزه مانند: مسلمان بودن،

عقل و تمیز، و آن که زمان قابلیت روزه گرفتن را داشته باشد. روزهایی که در آن روزه گرفته می‌شود باید به هنگام شب نیت نمود و در هنگام نیت نیز نوع روزه باید تعیین گردد، مثلاً در دل بگوید: نیت نموده‌ام فردا روزه فرض رمضان، یا روزه نذر، و یا روزه کفاره بگیرم. تلفظ به نیت اگر همراه با نیت قلبی نباشد درست نیست، زیرا نیت قلبی یکی از ارکان سه گانه روزه است.

پاره‌ای از نظرات فقهای حنفی درباره روزه

مطابق مذهب حنفی روزه فقط دارای یک رکن است و آن هم عبارت است از «امساک» یعنی خودداری از خوردن و آشامیدن و سایر مفطرات. در این مذهب «نیت و صائم» جزو ارکان روزه نیستند، بلکه شرطهای خارج از روزه می‌باشند. همچنین بنابر مذهب حنفی شروط روزه بر سه نوع است:

۱- شروط وجوب روزه؛

۲- شروط وجوب ادای روزه؛

۳- شروط صحت ادای روزه،

شروط وجوب عبارت است از: اسلام، بلوغ، عقل. شروط وجوب ادای روزه عبارت است از: صحت بدن، و اقامت و در سفر نبودن. از شرطهای صحت ادای روزه را نیت پس از غروب آفتاب تا قبل از نصف النهار می‌دانند و برای اثبات رؤیت هلال باید جماعتی که مورد تأیید امام و قاضی شرع یا نایب امام باشند شهادت بدهند. در هنگام روزه دار بودن طبق نظریه فقهای حنفی مسواک زدن پس از زوال آفتاب، و همچنین بوییدن گل و استعمال عطر مکروه نمی‌باشد.

حج و عمره

حجّ در لغت به معنی «قصد و اراده» است و در اصطلاح شرع عبارت از اعمال مخصوصی است که در زمان و مکان معینی (ایام حجّ و در مکه و خانه کعبه) به صورت خاصی که شریعت اسلام تعیین کرده انجام می‌گیرد، و در تمام عمر یک بار بر هر فرد مسلمانی «زن و مرد» با شرایط تعیین شده واجب است. و دلیل وجوب آن کتاب و سنت و اجماع است. خدای تعالی در چند جای قرآن به وجوب حجّ تصریح فرموده است، از جمله در آیه ۹۷ از سوره آل عمران می‌فرماید: **وَلِلّٰهِ عَلٰی النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا** و برای رضای خدا بر مردم واجب است حجّ آن خانه و بیت الله را به جا آورند و به شرط آنکه توانایی و قدرت مالی و بدنی داشته باشند. پیامبر(ص) فرمود: اسلام بر پنج اصل پایه‌گذاری شده و یکی از آن پنج اصل حجّ می‌باشد و ائمه اسلام همگی بر فرضیت آن اجماع و اتفاق دارند. نقل است هنگامی که یک نفر از صحابه از پیامبر(ص) سؤال کرد: آیا هر سال حجّ واجب است؟ پیامبر(ص) جوابی نداد و این سؤال سه بار تکرار شد. سپس پیامبر فرمود: اگر می‌گفتم: بلی، حجّ در هر سال بر مردم واجب می‌گردید. در هر صورت فایده حجّ، گذشته از ثواب و پاداش اخروی بسیار مفصل و طولانی است، و چون در دوره راهنمایی با بعضی از فواید حجّ آشنایی پیدا کرده‌اید در اینجا از تکرار آن خودداری می‌نمایم و تنها به ذکر پاره‌ای از مسایل حجّ می‌پردازیم.

شرایط وجوب و ارکان حجّ

شرایط وجوب حجّ عبارت است از: بلوغ، عقل، اسلام، استطاعت و توانایی (حجّ بر کودک نابالغ و دیوانه، کافر و کسی که استطاعت و توانایی ندارد واجب نیست). ارکان حجّ بدین ترتیب است:

۱- احرام - طواف خانه کعبه (طواف الافاضه)، سعی در بین صفا و مروه، توقف در عرفات: چنانچه یکی از این ارکان انجام نگیرد حج باطل است و با فدیة دادن هم جبران ناپذیر است (به نظر فقهای شافعی).

ارکان حج عبارت از اعمالی است که اگر یکی از آنها ترک شود حج باطل می‌گردد. و واجبات اعمالی است که اگر یکی از آنها ترک شود باید برای جبران آن جریمه داد، و این جریمه را «فدیة» گویند و این واجبات عبارتند از:

۱- احرام از میقات و خواه میقات زمانی یا مکانی ۲- سعی صفا و مروه به نظر فقهای حنفی ۳- رمی جمره (پرتاب سنگریزه به طرف ستونهای خاصی که در سرزمین منا وجود دارد) ۴- تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر

مستحبات حج، اعمالی است که انجام دادن آنها دارای ثواب است و در ترک آنها اشکالی نیست. بعضی از این مستحبات عبارتند از: پیش انداختن حج بر عمره - لبیک گفتن - طواف القدوم - در مزدلفه شب را به روز آوردن، دو رکعت نماز طواف الوداع (هنگام خداحافظی و ترک شهر مکه)، در موقع پوشیدن لباس احرام باید مردها از لباس دوخته استفاده نمایند و با پارچه سفید و نظیف خود را بپوشانند.

عمره

عمره، در لغت به معنی زیارت است، و در اصطلاح شرع عبارت است از زیارت بیت‌الله الحرام به صورتی که شرع تعیین کرده است، در فقه شافعی در طول عمر یک بار فرض عین است و شرایط انجام آن مانند شرایط حج می‌باشد، اما به نظر فقهای حنفی یک بار بجا آوردن عمره سنت مؤکده است.

معاملات

بیع و معاملات بر چند نوع است که قسمتی از آن احتیاج به لفظ و اجرای صیغه عقد^۱

۱- عقد در لغت به معنی گره زدن و در اصطلاح شرع لفظی است که طرفین معامله و قرارداد به کار می‌برند و آن بر دو گونه است: لازم، و جایز. عقد لازم آن است که پس از انجام یافتن آن هیچ یک از دو طرف قرارداد نتوانند آن را به هم بزنند. عقد جایز آن است که هر وقت بخواهند آن را فسخ می‌کنند.

از دو طرف دارد مانند خرید و فروش و برخی با اجرای لفظ از یک طرف انجام می‌گیرد مانند شرکت و وصیت.

أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا (بقره - ۲۷۵) یعنی خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام فرموده است. بیع عبارت است از عقد معاوضه‌دایمی به این معنی که فروشنده جنس را در مقابل گرفتن وجه به مشتری واگذار می‌کند و مشتری هم در مقابل گرفتن جنس وجه را به فروشنده می‌پردازد. فروشنده را «بایع» و خریدار را «مشتري» و جنس را «مبیع یا مبیعه» و قیمت را «ثمن» یا «عوض» می‌خوانند.

شروط متعاقدين و شروط صحّت بیع

در بیع و خرید و فروش لازم است دو طرف عقد (متعاقدين) دارای اختیار بوده و به حد رشد رسیده باشند برای صحّت بیع پنج شرط لازم است: ۱- جنس و قیمت پاک باشند و از اشیاء نجس نباشند. ۲- آنچه فروخته می‌شود اگر کالای معینی باشد توسط مشتری رؤیت شود. ۳- اختیار تصرف، بدین معنی که فروشنده جنسی را بفروشد که از نظر شرعی می‌تواند در آن تصرف کند. ۴- قدرت تسلیم، یعنی فروشنده بتواند آن را به خریدار تسلیم نماید. ۵- قابل بودن برای انتفاع، یعنی جنس مورد معامله، قابل نفع بردن و بهره‌برداری باشد. با توجه به این شرایط بیع شراب، سگ (در صورتی که شکاری یا برای نگهداری نباشد) و همچنین بیع مردار و پوست آن و هر چیزی دیگر که نجس باشد حرام است. پیامبر(ص) در سال فتح مکه فرمود: خدا و رسولش خرید و فروش شراب و مردار و خوک و بته‌ها را حرام کرده‌اند.

آداب معامله

بیع و معاملات از نظر شرع و عرف دارای آداب و روش مخصوصی است بدین ترتیب:

- ۱- فروشنده باید از کم فروشی خودداری نماید. ۲- گزاف نگفتن قیمت کالا، و به‌طور کلی از گول زدن مشتری خواه به‌وسیله گفتار یا عمل پرهیزد. ۳- قسم نخوردن و دروغ نگفتن در معامله. ۴- تعریف نکردن بی‌جا از کالا. ۵- بدگویی بدون دلیل از طرف خریدار.
- ۶- پنهان نکردن عیب جنس یا قیمت و یا آرایش نکردن ظاهری جنس.

از پیامبر خدا(ص) روایت شده که روزی بر مردی گذر کرد که مشغول فروش گندم

بود، پیامبر(ص) از آن مرد پرسشهایی نمود و او هم جواب داد، در این هنگام از جانب حق تعالی به پیامبر(ص) الهام شد که دست مبارکش را در گندم فرو برد. هنگامی که پیامبر(ص) دستش را در گندم فرو بُرد، متوجه گردید که آن گندم نمناک است، پیامبر(ص) فرمود: لَيْسَ مِنَّا مَنْ عَشَّ. کسی که در معامله غلّ و غش داشته باشد و مردم را گول بزند از ما نیست. و نیز پیامبر اسلام(ص) در این زمینه فرموده است: تاجران صادق و امین در روز قیامت با انبیاء و شهداء زنده می گردند و با آنها حشر و محاسبه می شوند و تاجران دروغ گو و خائن با ستمگران و نابکاران زنده شده و حشر و محاسبه می گردند.

همچنین یکی از مواردی که باید در معاملات مراعات گردد آن است که پس از آنکه خریدار و فروشنده درباره معامله و قیمت با یکدیگر توافق کردند، شخص دیگر حق ندارد خود را خریدار جنس معرفی کند، گرچه بهایی بیشتر بپردازد.

گاه قراردادها و معاملات بدون فکر و تحقیق کافی صورت می گیرد و استحکام قرارداد باعث زیان و پشیمانی افراد می گردد برای جلوگیری این موارد قانون اسلام اختیار فسخ معامله را پیش بینی کرد که بدان «خیار» می گویند. هر کدام از دو طرف معامله که در قرارداد او خیار وجود داشته باشد با شرایط ویژه ای می تواند معامله را بر هم زند و جنس یا قیمت آنرا از طرف دیگر باز پس گیرد به این کار فسخ می گویند. خیار از ویژگیهای معاملات در اسلام است که به اشخاص اطمینان و آسایش خاطر می بخشد و از ضرر و زیان آنان جلوگیری می نماید.

خیار دارای چند قسم است از جمله :

۱- خیار مجلس ۲- خیار شرط ۳- خیار غبن ۴- خیار عیب

۱- خیار مجلس: تا زمانی که جلسه خرید و فروش به اتمام نرسیده هر دو طرف می توانند معامله را بر هم بزنند و دلیل آن حدیث ابن عمر از رسول خدا(ص) است که فرمود: «إِذَا تَبَايَعَ الرَّجُلَانِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا» زمانی که دو نفر با هم خرید و فروش می کنند هر کدام اختیار فسخ معامله را دارد تا هنگامی که از هم جدا نشده باشند.

۲- خیار شرط: هر یک از دو طرف قرارداد می توانند تا مدت زمان معلومی برای خود در معامله خیار فسخ قرار دهند مانند آنکه خریدار بگوید: این کالا را خریدم به شرط آنکه تا یک ماه بتوانم آن را پس بدهم.

۳- **خيار غبن:** هر گاه يکي از طرفين متوجه شود که جنس را به قيمت بسيار زياد خريده و يا بسيار ارزان داده است مي تواند معامله را بر هم بزند و معيار غبن، عرف و عادت است ولي چنانچه ميزان زبان کم باشد نمي تواند معامله را بر هم بزند.

۴- **خيار عيب:** در صورتي که معلوم شود در جنس يا بهايي که در مقابل آن پرداخت شده عيب و نقصي وجود دارد و آن عيب و نقص در زمان قرارداد در نظر گرفته نشده است هر طرف که استحکام معامله به او زبان بزند مي تواند معامله را بر هم بزند يا آنکه از طرف ديگر خسارت بگيرد. به اين خسارت «ارش» مي گویند و مقدار آن از طريق محاسبه تفاوت قيمت جنس سالم و معيوب تعيين مي گردد. در صورتي که صاحب جنس معيوب حاضر به پرداخت اين خسارت نگردد، طرف ديگر مي تواند معامله را بر هم بزند.

ربا

ربا در لغت به معني زيادي است و از نظر شرع، عبارت از آن است که در قرض يا مبادله دو کالاي مثل هم، مقداري زايد دريافت شود، مثلاً ده کيلو گندم در مقابل دريافت پانزده کيلو گندم فروخته شود و يا ۱۰۰۰ ريال به ديگري قرض بدهند به شرط آن که در مقابل ۱۲۰۰ ريال دريافت نمايند.

بيع و معاملات ربوي باطل و حرام است. چيزهائي که ربا در آنها حرام است عبارتند از: طلا، نقره يا اسکناس و مواد غذايي از قبيل گندم، جو، نخود، خرما، انگور، انجير، نمک و ساير ادويه.

ربا يکي از گناهان کبيره است که در قرآن و سنت حضرت رسول به شدت نهي شده است. پرداخت کننده و گيرنده ربا هر دو دچار عذاب اخروي مي گردند. زيانها و اثرات منفي ربا بر جامعه بشري فراوان است. در جامعه اي که ربا رايج باشد، پول از جاياگاه اصلي خود خارج شده و به جاي آنکه در خدمت اجتماع قرار گيرد، باعث تباهي اجتماع و افزوني فقر در آن مي گردد، در مقابل، کار، فعاليت و کسب حلال حالت فرعي پيدا کرده و از ارزش آن کاسته مي شود. با اين کار مردم به جاي آنکه ثروت خود را در راه تجارت سازنده و توليد و رفع نيازهاي جامعه به کار برند از آن در جهت زبان جامعه خود بهره مي گيرند. ربا يک ظلم است و در ميان مردم دشمني و خصومت بوجود مي آورد.

در مقابل ربا، قرض است. قرض از اعمال صالح و یکی از بهترین کارها نزد خداست که باعث ایجاد دوستی و محبت و رفع گرفتاریها و تنگناهای مالی مسلمانان می‌گردد. خداوند برای این عمل پاداش فراوانی قرار داده است.

احتکار

احتکار به معنی انبار کردن و نگهداری خواروبار و ارزاق عمومی در هنگام گرانی و قحطی به منظور فروش آن در برابر بهای بیشتر است و این عمل حرام است و شخص محتکر مورد نفرین شارع مقدس می‌باشد، و همچنین خریداری جنس به همان منظور حرام است، اما اگر منظور استفاده شخصی و یا فروش آن به قیمت مناسب باشد احتکار منظور نمی‌شود. احتکار علوفه و ارزاق حیوانات نیز حرام است.

رهن و دلیل صحت آن

قراردادی است که به موجب آن بدهکار برای اطمینان خاطر طلبکار مقداری از اموال خود را نزد وی گرو می‌گذارد، گروگذارنده را «راهن» و گرو گیرنده را «مرتهن» می‌نامند.

شخص مرتهن (رهن گیرنده) حق استفاده از مال گرو گذاشته شده را ندارد، و منافع آن متعلق به گرو گذارنده است، اما چنانچه در زمان سر رسید دین، بدهکار (راهن) نتواند بدهی خود را بپردازد، طلبکار (مرتهن) می‌تواند مال گرو گذاشته شده را بفروشد و طلب خود را از بهای آن بردارد. فایده رهن آن است که طلبکار از وصول مال خود مطمئن می‌گردد. دلیل جواز رهن آیه ۲۸۳ سوره بقره است که خداوند در آن می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ» و اگر در سفر باشید و نویسندگی (برای ثبت قرض) نیابید پس گرو گرفته شود.

مساقات و مزارعه

مساقات عبارت است از قرارداد مالک درخت یا باغ با دیگری (عامل) تا به آبیاری و

باغبانی بپردازد و در مقابل، در ثمره و بهره درخت یا باغ شریک باشد. مزارعه عبارت است از آنکه مالک، زمین خود را در اختیار کشاورز قرار دهد تا در آن کشاورزی کند و در مقابل در بهره و ثمره کشاورزی با یکدیگر شریک باشند.

احیاء موات

زمین موات (مرده) به زمین‌های بدون مالک می‌گویند که رها شده و کسی برای آبادسازی آن اقدام نکرده باشد. هر کس برای آباد کردن زمین‌های موات اقدام کند و آنها را احیا نماید مالک آن می‌گردد. احیا کردن زمین موات با دیوارکشی، درخت کاری، حفر چاه یا جاری ساختن آن و کارهایی از این قبیل صورت می‌گیرد. معدن‌ها و زمین‌های شهری و همچنین اطراف آنها و زمین‌هایی که متعلق به عموم مسلمانان می‌باشند، زمین موات محسوب نمی‌شوند و بدون اجازه حاکم نمی‌توان در آنها تصرف کرد.

صلح

صلح به معنی آشتی و پایان دادن به دعوا و خصومت میان دو طرف است. شریعت اسلام به برقرار نمودن صلح در میان مسلمانان سفارش فراوان کرده است. و خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و رسول اکرم (ص) فرموده است: «الْصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا حَرَمًا حَلَالًا أَوْ أَحَلَّ حَرَامًا» صلح و سازش میان مسلمانان جایز است مگر صلحی که حرام را حلال و یا حلالی را حرام کند.

تلاش برای ایجاد صلح و آشتی و سازش میان مسلمانان از اعمال بسیار نیکو و پسندیده نزد خداوند است و در احادیث به آن سفارش شده است. صلح ممکن است به روش‌های گوناگونی صورت گیرد، مثلاً ممکن است یک طرف دعوا که درخواست مقدار مشخصی مال از دیگری دارد در برابر مقداری کمتر از مال یا یک جنس معین که از جانب طرف مقابل یا شخص سومی به او داده می‌شود صلح نماید و از ادعای خود صرف نظر نماید.

عاریه

عاریه عبارت است از اینکه شخص چیزی را بطور موقت به دیگری بسپارد تا او مجانی و بدون پرداخت عوض از آن استفاده نماید.

اگر چیزی که به عاریه داده شده در اثر استفاده نادرست یا مسامحه (تعدی و تفریط) از بین برود، شخص عاریه کننده ضامن است یعنی باید مثل یا قیمت آن را به صاحبش بپردازد ولی اگر از بین رفتن آن چیز در اثر استفاده نابجا و تعدی و تفریط نباشد عاریه کننده مجبور به پرداخت خسارت نیست.

ودیعہ یا امانت

ودیعہ یعنی شخصی پول یا چیزی دیگر را نزد کسی به امانت بگذارد تا او از آن نگهداری نماید. امانت گیرنده را «امین» و مالی که به امانت سپرده شده است را «ودیعہ» می‌نامند. ودیعہ دارای احکام و مقررات زیر است:

- ۱- امین باید امانت را مطابق دستوری که به او می‌دهند حفظ کند.
- ۲- امین باید از تصرف و استفاده از ودیعہ خودداری کند، مگر با اجازه مالک.
- ۳- هرگاه مالک امانت را مطالبه کرد باید امانت را به او مسترد نمود.
- ۴- هرگاه مال نزد امین تلف شود، ضامن آن نیست مگر این که در حفظ و نگهداری آن اهمال و مسامحه کرده و دستورهای مالک را رعایت نکرده باشد و یا این که بدون اجازه مالک آن را به دیگری داده باشد.

شرکت

شرکت از عقود شرعی است که در فعالیت‌های اقتصادی کاربرد فراوان دارد. شرکت به معنی اجتماع در تصرف یا استحقاق است. یعنی عقدی است که به موجب آن دو یا چند نفر در فعالیت‌های اقتصادی یا بهره بردن از مالی شریک می‌گردند و سود و زیان میان آنها تقسیم می‌شود.

یکی از انواع شرکت، مضاربه است. مضاربه به معنی آن است که یک شریک مقداری از سرمایه خود را به دیگری (عامل) بسپارد تا او با آن تجارت و فعالیت اقتصادی انجام دهد

و در مقابل، هر دو در سود و زیان شریک باشند. در مضاربه سرمایه از یک طرف و کار از طرف دیگر است.

وکالت

وکالت به معنی آن است که شخص برای انجام فعالیت‌های مجاز مانند: خرید یا بستن قرارداد یا طرح دعوا نزد حاکم یا دفاع از خود در دادگاه، دیگری را نماینده خود (وکیل) قرار دهد تا از طرف او اقدام کند. شخصی که دیگری را وکیل خود قرار می‌دهد «موکِّل» می‌نامند.

وکالت، شرعاً از عقدهای «جایز» است یعنی هر یک از دو طرف (وکیل و موکِّل) هر زمان که منصرف شوند می‌توانند آن را بر هم بزنند. وکالت همچنین با مرگ یکی از دو طرف از بین می‌رود.

وکیل تنها تا اندازه‌ای که موکِّل به او اجازه داده است می‌تواند تصرف کند و حق ندارد از این حدود پا فراتر بگذارد.

جُعَاله

جُعَاله به معنی آن است که شخصی تعهد کند در برابر کاری که برای او انجام می‌دهند، مال معینی را بپردازد مثلاً بگوید: هر کس فلان گمشده را بیابد به او مقدار معینی پول خواهم داد یا هر کس به این سؤال پاسخ دهد به او یک کتاب خواهم داد. در این صورت با انجام کار باید چیزی را که تعهد کرده است بپردازد.

اجاره

اجاره قراردادی است که به موجب آن منفعتی در مقابل عوض معلوم و در مدت محدود واگذار می‌گردد. به عبارت دیگر اجاره خرید و فروش منفعت است. اجاره دهنده را «موجر» و اجاره کننده را «مستأجر» گویند.

از نظر شرع اجاره یک قرارداد «لازم» است. یعنی هیچ کدام از دو طرف نمی‌توانند آن را بر هم زنند و پایان آن با پایان مدت معین شده در قرارداد می‌باشد.

مستأجر باید پس از پایان مدّت یا در زمانی که در قرارداد معین شده اجاره بها را بپردازد و تمام مخارج تعمیر چیزی که اجاره داده می‌شود (مورد اجاره) به عهده موجر است.

شرایط مورد اجاره

مالی که اجاره داده می‌شود باید به گونه‌ای باشد که بتوان با باقی ماندن عین آن، از آن بهره و استفاده برد، بنابراین اجاره دادن میوه درخت یا شیرگوسفند و امثال اینها جایز نیست زیرا عین میوه و شیر، با استفاده از بین می‌رود اما اجاره دادن درخت میوه یا گوسفند جایز است.

ضمان و کفالت

ضمان عبارت است از آن که شخصی بدهی بدهکاری را بر عهده بگیرد و تعهد کند تا در صورت تأخیر یا تعلل بدهکار از پرداخت بدهی، وی آن را بپردازد. به شخصی که بدهی دیگری را بر عهده می‌گیرد، «ضامن» می‌گویند.

کفالت نیز نوعی از ضمان است بدین معنی که شخص تعهد می‌کند تا دیگری را در زمان مطالبه دادگاه یا طلبکار تسلیم نماید. به عبارت دیگر، ضمان، تعهد در مال است و کفالت تعهد در تن. در این قرارداد شخص متعهد را «کفیل» می‌خوانند.

وقف و شرایط واقف و موقوف علیه

وقف عبارت از این است که مال و یا ملکی را برای مصرف معینی به طور دایم معلوم می‌کنند به غیر از آن منظور نباید در راه دیگری آن را به مصرف برسانند، مثلاً هرگاه واقف می‌گوید: فلان باغ وقف مسجد یا فلان مدرسه است باید بهره آن فقط در راه مصالح آن مسجد و یا آن مدرسه به مصرف برسد، و هیچ‌گونه معامله و انتقالی نباید در مال موقوف به عمل آید. بنابراین منظور کلی از وقف باقی گذاردن اصل موقوفه است برای همیشه، و به مصرف رساندن بهره و منفعت آن. وقف کننده را «واقف» و محل مصرف را «موقوف علیه» و مالی که وقف می‌شود «موقوفه» نامیده می‌شود. مال موقوفه باید معین بوده و بدون اینکه

عین مال از بین برود قابل بهره‌برداری باشد.

صیغهٔ نکاح و شرایط آن

مقصود از صیغه تحقق رضایت زوجین و ولی عقد است که صیغهٔ نکاح دارای شرایطی بدین ترتیب است: ۱- ایجاب از طرف ولی زوجه، ۲- قبول از طرف زوج، ۳- عدم فصل در بین ایجاب و قبول «به گونه‌ای که مجال پشیمانی نباشد»، ۴- عدم تعلیق به چیزی، ۵- عدم توقیت (یعنی نکاح موقت نباشد) ۶- توافق صیغهٔ ایجاب و قبول، ۷- تلفظ به ایجاب و قبول، ۸- تصریح به اسم مخطوبه (زن)، ۹- اجرای صیغه به کلامی که طرفین ایجاب و قبول و شاهد‌های قضیهٔ معنی آن را دریابند، ۱۰- بقای اهلیت متعاقدین تا آخر ایجاب و قبول.

تذکر: ذکر مهریه در نکاح سنت است.

فقهای حنفی می‌گویند: نکاح دارای شرایطی است که پاره‌ای از آن شرایط مربوط به صیغهٔ ایجاب و قبول و بعضی مربوط به متعاقدین و بعضی دیگر مربوط به شهود است، و برخلاف نظریهٔ مذاهب دیگر از مذاهب اهل سنت معتقدند که عقد نکاح به وسیلهٔ اجرای الفاظ متضمن مالکیت از قبیل بیع و شراء، و صدقه، و تملک صحیح است. و نیز معتقدند که عقد نکاح در مقابل یاد دادن قرآن یا بعضی از آن جایز نیست.

۱- نکاح موقت در صدر اسلام جایز بود ولی این حکم به نظر علمای اهل سنت بعداً نسخ گردید.



مسلان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را در باره ی مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۳۶۳، ۱۵۸۵۵ - گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دختر نامه یزیدی و تألیف کتاب ابروی